

حقیقت

دوره دوم

اردیبهشت/ خرداد ۶۶ شماره ۸

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

زندان اوین به سنگ درخشان نبرد کمونیستها بدل گشت!

اوین شاهد اعدام رفقا محمد توکلی اکبرآبادی، محمد پوئید و منصور قماش (از اعضای کادر رهبری)، خلیفه مردانی، امید قماش و شماری دیگر از اعضا و هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بود.

بناسبت شهادت رهبران و اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

شعله‌های نبردی قدرتمند درون برج و باروی اوین برای انقلاب فروزان گشت. شعله نبرد در ضدیت با جمهوری اسلامی سرکشید و پرتوش ایران را زیر پا نهاد و از مرزها نیز گذر کرد. این نبرد رژیم خمینی را مجبور ساخت که درست در حصار خون آلود آهن و سیان اوین، طعم شکستی گزنده را بچشد. زندانیان سیاسی انقلابی بپاخاستند، مرک را تغییر کردند و نشان دادند که درفش انقلاب میتواند بر ضد انقلاب و تسلیم‌طلبی که رژیم بدان امید بسته است، فائق آید و باید چنین شود.

در چند ماهه گذشته، زندانیان انقلابی دست مبارزه‌ای سازش‌ناپذیر - متجمله بشکل اعتصاب غذا - زدند و رژیم را که عاجزانه میکوشید آنان را مطیع سازد بجنک طلبیدند. زندانیان انقلابی از طریق این اعتصاب غذا و نیز با بکارگیری اشکال دیگر مبارزه، شکجه مذاوم و تهدید به اعدام را برپیشند گرفته و استوارانه تعهد ایدئولوژیک خود به انقلاب را اعلام نمودند. مبارزه برای طرد ترابین و بیرون کردن آنها از محیطی که

زندانین انقلابی در آن حضور دارند، انعکاسی از این تعهد بود. در روز ۱۶ اسفند ۱۳۶۰، جمهوری اسلامی وحشترده در مقابل مبارزه انقلابی رشدیابنده درون زندان، جیوتانه و از سر استیصال دست به اعدام بیش از ۲۰ تن از زندانیان انقلابی زد - که حداقل ۹ تن از آنان زندانیان جنگی وابسته به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بودند. رژیم اسلامی مستاصل از روحیه مصاف‌جویانه و تعرضی که در میان زندانیان سیاسی سربلند کرده، و در تلاش مذبحانه برای خفه کردن این روحیه دست به این کشتار زد. رژیم پی برد که این مبارزه بیان فشرده و در عین حال الهام‌بخش آن روحیه‌ایست که در بین توده‌ها در حال پاک‌رفتن است. رژیم با آگاهی به شکستی که از این انقلابیون خورده بود، بسرعت و مخفیانه و تحت مراقبت شدید نیروهای سرکوبگرش به دفن اجساد رفقایان پرداخت تا هیچکس بر این جنایت جیوتانه آگاهی نیابد. رژیم ارتجاعی اسلامی با بزدلی و ترس، اجساد این عزیزان را در گوشه‌ای خلوت و دور از انظار دفن کرد و تا مدتها خبر اعدام را حتی از خانواده‌هایشان مخفی نگاه داشت. حال آنکه همین رژیم بود که تا چند وقت پیش، قدرمنشانه لیست

مردم آمل خاطره

جانباختگان سربدار را

گرامی داشتند!

صفحه ۲

اعدامهای روزمره‌اش را در مطبوعات انتشار میداد تا بدین طریق از مردم زهرچشم بگیرد. گفتارهای اسلامی به خانواده این رفقا گشتند که "ما آنها را در مکانی متفاوت دفن کردیم چون آنان با دیگران فرق دارند" ! اتفاقا این گفته، بیان حقیقت است. چرا که آنان واقعا متفاوت هستند: آنها پیشاهنگ هستند. توده‌هایی که شیفته آرمانهای انقلابیند این حقیقت را عمیقاً درک میکنند. این رفقا نایبند دهها میلیون توده بقیه در صفحه ۲

سنگ درخشان

تحت ستم و استعمار، نه فقط در ایران، که در سراسر جهانند. آنها نماینده انقلابند.

اینگ رژیم خمینی در عذاب از بار فزاینده بحرانهای داخلی بیشتر از هر زمان دیگر از شیخ انقلاب بهراس افتاده است. جمهوری اسلامی خمینی در تنگنا و استیصال بسر میبرد. تشدید همان تضادهائی که شرایط عینی سرنگونی رژیم منقور شاه را فراهم آورد، اینک رژیم اسلامی را که بهمان اندازه رژیم پیشین ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم است، تهدید میکند. جمهوری اسلامی در معرض تهدید انفجار بس شدیدتر جامعه قرار گرفته است. تلاش رژیم بر آنتست که بر نظامی بحران زده و معوج تکیه زند و به حاکمیت خویش تدایم بخشد، حال آنکه با هر تکان در عرصه ملی و بین‌المللی این نظام بلرزه درمی‌آید. رژیم جمهوری اسلامی در راس ساختاری اقتصادی - اجتماعی نشسته که در سیستم امپریالیستی تنیده شده است - و از "بخت بد" او امپریالیسم نیز در بدترین وضعیت خود بعد از جنگ جهانی دوم بسر میبرد. در این میان، جنگ ایران و عراق همچون جانوری هیولا مانند بیش از پیش قربانیانی را بکام خود میکشد و منابع به تاراج رفته اقتصادی را تهی میسازد. زمانی رژیم کوشید تا این جنگ را بمثابة ابزاری برای اعمال حاکمیت و سلطه خود بر توده‌ها و نیز جهت بند زدن به شکافهای ریز و درشت درون خویش بکار گیرد. امروز، همه اینها بغد خود بدل گشته است: هر دور جنگ به تشدید خشم مردم و نیز به جدال درون صفوف دشمن پا میدهد. مضاف بر این، رژیم مجبور است جنگ خونین دیگری را نیز به پیش برد، ارتجاع در تلاش است که مقاومت قهرمانانه مردم کردستان را سرکوب نماید. ماشین تبلیغاتی رژیم اسلامی که بر عوامفریبی مذهبی استوار است، تسلط خود بر توده‌ها را از دست داده و حکومت خمینی برای مهار زدن بر مردم و کنترلشان مجبور است نهادهای شبه نظامی خود را در هر روستا و کارخانه، دانشگاه و مدرسه، اماکن و موسسات عمومی و... گسترش دهد. اینها همه بر این واقعیت دلالت دارند که فرصتهای انقلابی عظیمی در شرف تکوینند. اینک بیش از هر زمان دیگر رژیم ناچار است جهت مقابله با درفش انقلاب به باقیاننده توان ناچیزش پناه برد و بخود قوت قلب بخشد. اینک بیش از هر زمان دیگر، رژیم نیازمند حمله به نیروی پیشاهنگ است تا از بسج توده‌ها بگرد آن و به اجرا درآمدن مراسم تدفین جمهوری اسلامی ممانعت بعمل آورد.

هر سال، حوالی سالگرد قیام آمل، کمپرادورهای اسلامی با اعدام زندانیان جنگی

مردم آمل

آمل، در حاشیه جنگل، جاییکه کلهای سرخ سربدار را در دامن خود جای داده است، شاهد تجمع پرشور گروه کثیری از مردم بود. اینبار نیز حرکت آگاهانه و انقلابی پرولتاریا بود که شور و شوق انقلابی توده‌ها را نظیر دوره نبردهای مسلحانه سربداران بسال ۱۳۶۰ برانگیخته و به رضا شدن انرژی انقلابیشان یاری میرساند. اینبار رزم قهرآمیز کمونیستهای قهرمان - گروهی از رهبران و اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در سیاهچالهای رژیم خمینی - مشخصا در زندان اوین - بود که راهنا و الهامبخش توده‌ها گشته بود. رژیم تبهکار جمهوری اسلامی در پاسخ به برپائی مبارزه متشکل، آگاهانه و انقلابی زندانیان مبارز و مقاوم زندان اوین که جلوه‌ای از خود را در اعصاب غذای پائیز ۶۵ نشان داد دست به جنایتی زبوانه زده و انقلابیون فعال در هدایت این مبارزات را اعدام نموده بود. حال در میانه فروردین ۶۶ مردمی که بتازگی از این واقعه آگاه گشته بودند خشکین و عاصی برای تجدید عهد با

وابسته به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به انتقامجویی از تشکیلات ما - و در واقع انتقام از توده‌های پرولتر و تحت‌ستم - دست می‌زنند. اینبار نیز تعدادی از رفقای اعدام شده کسانی بودند که در جنگ سربداران در جنگلهای آمل تحت رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران ضربات مهلکی بر دشمن وارد آورده بودند. در میان این رزمندگان سربدار کسانی بودند که در سالهای متعاقب شکست موقت انقلاب، علیه جریان پرقدردن انحلال‌طلبی و تسلیم‌جویی که در صفوف رهبران کمونیست و انقلابی پیشین براه افتاده بود، مبارزه کرده و نقشی پراهمیت در به اهتزاز درآوردن قدرتمند درفش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوئسه دون و پرچم براه انداختن جنگ خلق برای کسب قدرت سیاسی سرخ ایفاء نمودند. در میان این جانباختگان رفقای بودند که وظیفه دشوار و بس جدی بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران را بدوش کشیدند - تلاشی که به برگزاری شورای ارزشمند چهارم سازمان در بهار ۶۳ انجامید. در این میان رفقای بودند که بطور جدی وظیفه حیاتی احیای اصول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوئسه دون، جمع‌بندی تجربه گذشته، تصفیه خطاها و انحرافات، و امر تدارک برپائی جنگ انقلابی را به پیش بردند. آنها نقشی حیاتی در الهام بخشیدن و در سازمان دادن آنانکه مصمم بودند حتی يك گام هم در مواجهه با مشکلات عقب‌نشسته و به اندازه سرسوزنی به بورژوازی زمینه ندهند، داشتند. آنها همچنین بطور خستگی‌ناپذیر به کسانی که به پرچم کمونیسم انقلابی وفادار مانده بودند اما جهت کم

کمونیستهای جانباخته - با قهرمانان سربدار - و با آرمان انقلاب گرد آمده و در حالیکه اشعاری رابه لهجه مازندرانی در وصف سربداران و اهداف انقلابیشان میخواندند، غم از دست دادن فرزندان انقلابی خویش را به خمشی‌سوزان بدل میساختند. ترجیع بند این اشعار با تکرار فریاد توده‌ها به شعارهائی کوبنده بدل میگشت. چه شکوه و قدرتی به این جمع پرخروش میبخشید تصاویر رهبران پرولتاریای انقلابی، جانباختگان سربدار، یولادهای آبدیده از آگاهی و اراده کمونیستی. و در اینروزها، چه ترس عمیقی در چشمان مضطرب مزدوران مسلح رژیم موج میزد، بهنگام تفتیش گذرکنندگان و بازجویان مسافران در جاده‌هرا.

بذر سرخی که در نبردهای قهرآمیز سال ۶۰ در این خطه پاشیده شد و رشد و نمو یافت، و رزم قهرآمیز نوینی را که طلایه‌دار سیل بنیان‌کن انقلاب مسلحانه توده‌های گشته است را سعیت و جنایات هیچ حکومت مزدوری نابود نتواند ساخت. راه و آرمان سربداران زنده است، چراکه انقلاب سرخ پرولتاریا و توده‌های زحمتکش ایران و سراسر جهان زنده است. ■

کرده و دستخوش کجی شده بودند، آگاهی و جرئت بخشیده و سازمانشان میدادند. آنها بیباکترین و پیگیرترین در مواجهه با پیچ‌وخمهای جاده انقلاب و از جمله پر جرئت‌ترین راهیان خلاف جریان بودند. چراکه آنان ماتریالیستهای پیگیر بودند. آنها مدافعان پیگیر انترناسیونالیسم پرولتری و تبارز مشخص آن در شرایط امروز - یعنی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بودند. جرئت کردن، خلاف جریان رفتن، شورشگری، وارد آوردن ضربات انقلابی بر هر آنچه پوسیده و کهنه است: اینها بودند اصول مقدس و تخطی‌ناپذیر رفقای ما حتی زیر چنگال خونین رژیم خمینی. آنها جنگیدند تا زندان را به سنگ درخشان نبرد بدل سازند. آنها در آنجا نیز طلایه‌دار بهار بودند.

رژیم، توده‌های تحت ستم و استعمار را از این رهبران محروم ساخت، لیکن آنان روحیه کمونیستی و مصاف‌جویی انقلابی خود به منبع الهام پرولترها و انقلابیون سراسر جهان بدل گشتند. رژیم اسلامی در میدان نبرد بهای هر قطره خونی که بر زمین ریخته است را خواهد پرداخت.

زنده باد انقلاب!

زنده باد کمونیسم!

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - فروردین ۱۳۶۶ ■

بیانیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با اندوهی عمیق خبر اعدام جویانه قریب به ۲۰ تن از زندانیان سیاسی انقلابی، منجمله بیش از ۹ تن از رهبران و کادرهای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) را دریافت کرد. این رفقا درفش تابان انقلاب پرولتری را در سیاهچالهای خضم به اهتزاز درآوردند. و همین موضع، یعنی دست نکشیدن از آرمانهای انقلابی و خوار شمردن تسلیم طلبی و خیانت، آنچنان تهدیدی نسبت به رژیم خمینی بحساب می‌آید که وی را

شورش گوهر دشت:

امتداد خط سرخ انقلاب

هشتم اردیبهشت ماه، زندانیان مبارز در زندان کوهردشت کرج خشم و تفرغ خویش از رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و عزم و اراده مبارزاتی خود را برای پیشبرد مبارزات قهرآمیز گروهی علیه سلطه شوم ارتجاع بنمایش گذاردند. قلدرمثنی و سبیت پاسداران مزدور در قبال اسرائی که زخمهای عمیق شکنجه بر تن داشته و از حضور در سرشماری ماهانه زندان سرباز زده بودند کافی بود تا جرقه یورش قهرمانانه دهها تن از زندانیان مبارز را بر سر جلاخان مسلح رژیم ظاهر سازد و برج و باروی پوسیده رژیم را به صحنه جنگ تن به تن بدل گرداند. در نتیجه این درگیری خونین، شماری از مزدوران پاسدار و ماموران زندان ضرب شست محکی از چنگجویان اسیر دریافت کردند. اما مهمتر از آن، ضربه جاسوزی است که این بارزه، تحت تاثیر، بر راستا و در ادامه موج نوین نبرد گروهی زندانیان انقلابی - موجی که از سال گذشته از زندان اوین سربلند کرده - بر پیکر نظام پرشکاف و پوسیده ارتجاعی وارد ساخته است. برپایی مبارزات انقلابی درون زندانها نه تنها بر جو عمومی زندانهای سیاسی بلکه - بر کل جامعه و بر روحیه توده‌های ستندیده و عاصی ناشیری عمیق میگذارد و به شعله‌ور شدن و مادیت یافتن آتش خشم انقلابیشان کمک میکند. و همزمان، برپایی این مبارزات خود انعکاسی است از جو انفجاری موجود در جامعه و طلایع نبردهای قهرآمیز توده‌ای علیه رژیم کمپرادوری جمهوری اسلامی در آینده‌ای نزدیک می‌باشد.

(سربداران) مسئولیت عظیمی را در تدارک و برپایی جنگ خلق بر دوش دارد - تنها چنین جنگی قادر است امپریالیسم و ارتجاع را در ایران درهم بکوبد و با اینکار سهم بزرگی را در ساختن یک جهان سرخ و درخشان کمونیستی ادا کند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همیشه شانه به شانه شما خواهد جنگید. موضع شجاعانه رفقای جانباخته ما بسیار دورتر از دیوارهای زندان اوین و حتی ورای مرزهای ایران بکوش خواهد رسید. همراه با هم، اندوه خود را به نیرو بدل نموده و مبارزه انقلابی را تشدید خواهیم کرد.

زنده باد خاطره رفقای جانباخته!

سریگون باد رژیم ارتجاعی خمینی!

پیش بسوی ایران دمکراتیک نوین!

زنده باد کمونیسم!

کمیته
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

همچون جانور وحشی زخم خورده به حمله‌ای سبعمانه وادار نمود.

طی چند سال اخیر، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) درگیر نبردی دشوار و حیاتی بوده است - نبردی جهت بازسازی نیروهای اتحادیه بعد از شکست موقت انقلاب، و نیز جمع‌بندی و درس آموزی از تجارب مثبت و منفی گذشته، و دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوسه‌دون در مقابله با امواج روحیه باختگی که صفوف جنبش ایران را در بر گرفته بود. در میان این جانباختگان رفقای قرار داشتند که نقشی بسیار مهم در این نبرد بازی نمودند. گامهای مهمی که در دوره اخیر توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) به پیش برداشته شده شاهدهست بر خدمات ماندنی که آن رفقا به انقلاب پرولتری در ایران کردند.

امروز رژیم ارتجاعی خمینی از همیشه ضعیفتر است. مقاومت قهرمانانه زندانیان سیاسی انقلابی طلاهدار خیزش نوین مبارزه انقلابی در ایران است. اتحادیه کمونیستهای ایران

اطلاعیه مطبوعاتی

تاریخ صدور: ۳۰ آوریل ۱۹۸۷ - مطابق با ۱۰ اردیبهشت ۶۶-

در ۷ مارس ۸۷، قریب به ۲۰ زندانی سیاسی انقلابی در زندان اوین تهران بدار آویخته شدند. در این مورد هیچ بیانیه رسمی از سوی رژیم خمینی صادر نشده و جزئیات این واقعه هنوز بطور کامل روشن نگشته است. بنا بگفته رادیوی دولتی ایران، در زندان ناآرامی وجود داشت. این ناآرامیا با سرکوب روبرو شد و مسئولین واقعه بسزای اعمال خود رسیدند. شبکه‌های خبری خارجی از اعدامها گزارش دادند.

زندانین جانباخته در مبارزه‌ای پراهمیت درون زندان اوین فعال بوده‌اند. این مبارزه شامل یک اعتصاب غذا میشد. خواسته اصلی آنها از این اعتصاب، جلوگیری از استقرار جاسوسان و توابعین در بخش زندانیان انقلابی، یا استفاده از این توابعین بعنوان نگهبان این بخش می‌بود. زندانیان انقلابی طرق کوناگون را برای افشاء و مبارزه با کارزار ایدئولوژیکی ارتجاعی رژیم در پیش گرفتند. بطور مثال، یکی از رفقا کردهم آئی مهمی در زندان را که با شرکت یکی از آخوندهای معروف قم برگزار میشد را برهم زد و اکثریتی از حضار را برای خروج اعتراض آمیز از جلسه رهبری نمود.

مبارزه زندانیان بهترین مقاومت سالهای اخیر در زندانهای رژیم خمینی بوده. و ضربه عظیمی بر سیاست رژیم که میکوشد زندانیان سیاسی را به محکوم کردن کمونیسم و انقلاب و کردن نهادن به اسلام و ضدانقلاب مجبور نماید، بحساب می‌آید. بیش از ۹ تن از این انقلابیون از رهبران و اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - یکی از سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بودند. وابستگی سیاسی سایر زندانیان انقلابی هنوز برای ما مشخص نیست.

بهمراه این اطلاعیه، دو سند زیر ارسال میگردد:

بیانیه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

دفتر اطلاعاتی جنبش
انقلابی انترناسیونالیستی - لندن

BCM RIM

LONDON

3XX, U.K.

بیانیه

هواداران حزب کمونیست ترکیه / م.ل

کوش فرادهید با تمام وجود، به فراخوان انقلاب که از درون زندانها می‌غرد و رژیم خمینی را بمصاف می‌طلبد!

دیکتاتوری طبقاتی کپرادور-فئودالی که عباي سیاه ارتجاع خونخوار و هرزه‌ای بنام جمهوری اسلامی را بر تن کشیده، جیوانه ۲۵ تن از زندانیان انقلابی را در اسفند ماه مقابل جوخه اعدام قرار داد. شرور و خفقان بی‌پایان که نقطه انکای رژیم فاشیست ملایان است و کار شبانه‌روزی شکنجه‌گاههای اوین را حتی توان آن نیست که با جنگجویان انقلابی اسیر در چنگالهای خونینش مقابله کند. این مقاومت و مبارزه انقلابیست که چون نیزه‌هایی آتشین از سلولهای خون‌آلود، از دهلیزهای تاریک، از زیر چرخ و زنجیر جنایتگری مذهبی سربلند کرده و در مقابل خود رژیم خمینی را میبندد که عاجزانه در تلاشی از سر استیصال دست و پا میزند. صدای گلوله‌های جوخه آتشی که پایانبخش زندگی این انقلابیون شد، همان فریادهای گوشخراش رژیم خمینی است. فریادهای گوشخراشی که ارتجاع از هراس مشاهده سرنوشت محتوم خود در وجود انقلابیون زندانی اوین - مظاهر ایمان سازش‌ناپذیر به آرمان انقلابی- به آسمان بلند کرده است. ما و مردم ایران بخوبی با چنین فریادهایی از زمان شاه تاکنون آشنا هستیم. فریادهای ترس، اجل را چاره نیست!

انقلابیون جانباخته، مغرور و سرفراز، بی‌آنکه حتی مژه برهم زنند، همچون نیزه‌هایی از آتش آماده پرتاب شدند و با سرعت گلوله‌های هرزه‌ای که جانشان را ستاند، بر پیکر کهنه نشستند. آنها وظیفه انقلابی خود را در دشوارترین شرایط و مشقت‌بارترین دوران در گذرگاه انقلاب با نثار جان پاسخ گفتند و پرچم انقلاب را اینچنین از دل تاریکی سایه‌چالها بدر آورده و سربلند برافراشتند.

۹ تن از این انقلابیون، رفقای ما هستند. رفقای که در صفوف اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - یکی از اعضای شرکت‌کننده در جنبش انقلابی اترناسیونالیستی- پیکار میکردند. هراس رژیم خمینی بی‌علت نیست، چراکه بخوبی - جهت‌گیری مبارزه رزمنده این انقلابیون کمونیست را تشخیص میدهد. این قوه تشخیص را سوزش

التیام نیافته‌ای که از همین انقلابیون نصیش شده، به رژیم میبخشد. این رفقا، همان کمونیستهای انقلابی‌ای بودند که توده‌ها را در مبارزه مسلحانه متشکل کرده و بپراه آنان در جنگهای شمال، پاسداران را دوجین دوجین بی‌هیچ مراسمی به جهنم فرستادند. اینها انقلابیون کمونیستی بودند که چنگ انقلابی را با شعار کسب قدرت سیاسی آغازیدند. در میان این رفقا، رهبران ابتکار مسلحانه آمل قرار داشتند. همانها که با هدایت توده‌های انقلابی در قیام پرشکوه آمل، کاری کردند که توده‌ها، اگرچه برای مدتی کوتاه، مژه قدرت خویش را بچشند و رژیم خمینی نیز طعم مرگ را زیر زیانش حس کند. در دوره‌ای که رژیم جمهوری اسلامی هجوم همه‌جانبه‌ای را علیه انقلاب سازمان داد، این رفقا برای مرهم نهادن بر زخهای وارد بر پیکر اتحادیه، برای بازسازی سازمان و جهت آغاز دوباره جنگ خلق، در دشوارترین سالهای ارتجاع، وظایف و مسئولیتهایی جدی بدوش گرفتند.

در صفوف این جنگجویان برجسته و آگاه پرولتاریای بین‌المللی که آگاهانه، علم و ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون را پذیرفته بودند، برخی از ارزشمندترین کادرهای رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) قرار داشتند. عزم انقلابی و جسارت این رفقا و نقش نمونه‌ای که در زندانهای جمهوری اسلامی - به‌تابه یکی از هارترین و کورترین رژیمهای ارتجاعی دوران- بازی کردند، نشان میدهد که آنها قادر به درک وظیفه انقلابی بر دوشهای خود بوده و این وظیفه را بی‌هیچ ملاحظه‌کاری و به بهای جان پاسخگو شدند. این عزم و جسارت، شاهد اعتماد عظیم آنها به توان توده‌ها در انجام انقلاب است ولی مهمتر آنکه، این اعتماد بر درک همه‌جانبه ماتریالیستی- دیالکتیکی استوار بوده و شاهدهی بر درک اهمیت انقلاب ایران برای پرولتاریای بین‌المللی و ستمدیدگان جهان - خصوصاً در شرایط کنونی جهان- است. آنچه شجاعت انقلابی رفقای ما، وقتیکه نشانه‌های نشانه‌رفته دشمن را به‌هیچ میکرفتند، را رقم میزد بیشتر از آنکه آتش شعله‌ور در قلبشان برای انقلاب باشد از توانائی ذهنشان سرچشمه میگرفت. ذهنی که با پرتو مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه‌دون روشن شده بود، ذهنی که در میانه مشکلات

و خطرات که این زمانه ملو از آنهاست - و از دل مشقاتی که پرولتاریای بین‌المللی در مارش طولانی با آن روبروست، میتواند جایگاهها و مواضعی را ببیند که میتوان حتی از همین امروز برای جهان کمونیستی بگف آورد. ذهنی که میتواند پایه مادی فرصتهای انقلابی عظیمی که در حال جوشش است را ببیند.

در جدال سیاسی برپا شده میان انقلاب و ضدانقلاب در سایه‌چالهای اوین میتوان انعکاس فشرده جو سیاسی مشخص جامعه ایران را بطور عام مشاهده کرد. مشقات اجتماعی که توده‌های وسیع را در منگنه میفشرد، درد و رنج ناشی از جنگ ایران و عراق، کشتار صدها هزار انباشته از افیون که بره‌وار به جبهه‌های جنگ فرستاده شده‌اند، و نابودی اقتصادی در زمره عوامل مهمی هستند که بسرعت شرایطی نظیر روزهای خیزش ۱۳۵۷ مردم و بپاخیزیشان چون کوه جهت انجام انقلاب دمکراتیک را فراهم می‌آورند. و اینبار شرایط برابرت عمیقتر و حادتر از دور قبل خواهد بود - بار پیش مسئله حل نکشت، پس اینبار عمیقتر و پرخروشتر می‌آید! دامنه نقوذ ایدئولوژیک ملایان جنایتکار، این سوداگران دین و افیون، حتی از موعظت عوامفریبانه و دروغینشان در ناز جمعه نیز حقیرتر است. مقاومت مسلحانه در کردستان که هرگز تن به تسلیم نداده، خیزشهای پراکنده و خودبخودی توده‌های پرولتر و نیه‌پرولتر علیه ستم و استثمار، علیه پاسدار و مسجد و... در جریانند. این شعله‌ها برخاسته از آن آتش نیست که گاه و بیگاه عباي آغشته به نفت سکه‌ها را بس میکند. این شعله‌ها برخاسته از آن حریق نیست که آب وضوی جاری از دست ملایان بتواند بر آن مهار زده و زبانه کشیدنش را مانع شود!

حدت‌یابی روزمره تضادهای سیستم امپریالیستی، جهان را در معرض تهدید یک جنگ تجدید تقسیم امپریالیستی دیگر قرار داده است. در گرداب این تضادهای تشدیدیابنده، جو بین‌المللی داغتر و داغتر میشود. این اوضاع، احتمال تثبیت حکومت ملایان را به صفر رسانده است. اوضاع خاورمیانه که توسط امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها به نقطه شرکز مواضع استراتژیک



بیانیه کمیته مرکزی

حزب کمونیست انقلابی، آمریکا

به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

بتازگی از خبر اعدام تبهکارانه و جنایتکارانه بیش از ۲۰ تن از زندانیان انقلابی بدست رژیم خمینی، که شماری از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) را نیز شامل میشدند، با اطلاع شدیم. ما شما در غم از دادن این رفقا شریکیم. ما در بزرگداشت خاطره آنان، و در اراده مستحکمتر شده‌تان برای انجام رساندن مبارزه جهت سرنگونی این رژیم مغفور - پستابله بخشی از مبارزه مشترک جهانیان - سهیم هستیم.

رفقای اعدامی، اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و سایرین، قهرمانانی هستند که توانائی انقلابی خود را در رویارویی با ترور ارتجاعی حاکم بر زندان بدنام اوین، به اثبات رساندند. پایداری

آنها در مبارزه و در مواجهه با مرگ، پیامی شد که به سرتاسر ایران رسید و از مرزها نیز عبور کرد. این پیام همچون خنجر است که وحشت مرگ را به قلب رژیم خمینی و ارتجاعیون سراسر جهان فرو میبرد. و در قلب مردم انقلابی جهان، این پیام قهرمانیت - پیامی که اعتماد بس عمیقتر به پیروزی نهائی مبارزه انقلابی در ایران را برمی‌انگیزد.

اعتماد ما ریشه‌دارتر میشود، چرا که رفقای اسیر - اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - با سرباز زدن از تسلیم به آزارهای جسمی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، پیروزی بزرگی برای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون - کسب نمودند. اعتماد ما ریشه‌دارتر میشود چرا که مقاومت شامی این زندانیان طلوعه‌دار خیزش مبارزه در ایران است. اعتماد ما ریشه‌دارتر میشود، چرا که شکست رژیم در به تسلیم واداشتن

این زندانیان، و این اعدامهای تبهکارانه و جیونانه، نمایشگر ضعف رژیم و نیازش به اقدامی سراسیمه جهت پوشاندن جراحی که برداشته و خراست از حاکمیتش می‌باشد.

و بالاخره، اعتماد ما به پیروزی نهائی با عبور از تمامی پیچشها و عقبگردها، در جبهه ایران از مبارزه مشترک جهانی، ریشه‌دارتر میشود چراکه رفقای ما - رفقای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - مرتبا عزم و توان خود را در بپاخیزی و رویارویی با هر مصاف، در غلبه بر هر مشکل، و در مبارزه بقصد پیروزی بنمایش میگذارند. این برای ما، منبع الهامی عظیم و سرمشقی بزرگ است. ■

کمیته مرکزی حزب
کمونیست انقلابی، آمریکا

و استحکامات نظامی جهت تدارکات جنگ جهانی بدل شده و آن مشکلاتی که بواسطه جنگ ایران و عراق بسرحد افتجار در ابعاد بین‌المللی رسیده، همگی رژیم خمینی را به بستر بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی، به زمینه دسائس امپریالیستی و شانتاژهای نظامی تبدیل کرده‌اند. جنگ کفتارها در صفوف خود ملایان نیز انعکاس این بن‌بستهای مصیبت بار است.

تحت چنین شرایطی ۲۵ نیزه سرخ با مقاومتی انقلابی و به بهای جان، فضا را شکافتند. این مقاومت آنچنان صاحبان زندان اوین را بوحشت انداخت که دست بدامان جنایت شدند. نیزه‌هایی که حامل فراخوان انقلاب، مانیفست نیروی نهفته انقلابی و خشم انباشته در دل‌های مردم ایران را به‌راه بانگ طلب انقلاب در گوش جریانات مایوس و

سرخورده، نادم و از پای افتاده فریاد میکنند. ۲۵ نیزه میقل‌یافته در آتش طغیان، چشم‌دوخته به افقهای دور - با نگاهی همچون شفق سرخ فردا - و بی‌اعتنا به جوخه‌های مرگ، مستقیما بر سینه رژیم خمینی فرورفتند. خاطره قوس سرخی که آنها قبل از نشستن به هدف، با شکافتن ابرهای سیاه در آسمان ترسیم کردند برای همیشه در اذهان توده‌های انقلابی روشن خواهد ماند! و مسیر رهروان آینده را روشن خواهد کرد.

قامت کشف رژیم خمینی از این ضربه خم شده و پوکه‌های فشنک را از زمین جمع میکند. این پوکه‌ها بدرشد خواهند خورد زیرا برای هر قطره خونی که بر زمین ریخته می‌باید در میدان نبرد حساب پس بدهند. دور نیست روزی که توده‌های میلیونی - همان قهرمانان تهرین انقلاب ۱۳۵۷ که جهان را

بلرزه افکند - با جبر تاریخ دیگر بار همچون موج بپاخیزند و ریشه‌های جمهوری کبرادور اسلامی را در آتش جنگ خلق بسوزانند.

درد بر انقلابیون شهید و رفقای کمونیست انقلابی جان‌باخته‌ای که حتی در شرایط حاضر نیز صاحبان زندان را وادار کردند که گرمای حریق عظیم انقلاب را پشت گردن‌هایشان احساس نمایند. درد بر آنان که با فراخوانشان جهت انجام این وظیفه پرشکوه، دیوارهای زندان را بلرزه درآوردند و دژ دشمن را به سنکر درخشان نبرد انقلابی بدل ساختند. ■

هواداران حزب
کمونیست ترکیه / مارکسیست - لنینیست

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

واقعه ناو استارک

در يك چشم بهم زدن اتفاق افتاد. موشك فرانسوی نوع اگزوست که از میراث عراقی شلیک شده بود به بدنه ناو آمریکائی استارک در ۱۱۵ کیلومتری شمال شرقی بحرین اصابت نمود و ۳۷ تکنکار دریائی رهسپار کور شدند. آیا واشینگتن از این واقعه شوک زده شد؟ از عکس العمل "بردبارانه" ایالات متحده مشکل بتوان چنین چیزی را برداشت نمود. وزارت دفاع این واقعه را ناشی از اشتباه خلبان عراقی دانست و ورزش رسمی دولت این کشور را قبول کرد. مراسم مفصلی در بزرگداشت ۳۷ مزدور مسلح برگزار شد و شخص ریگان حرف اصلی خود را برای چندمین بار - و البته بهمراه تعریف و تشجیها و تعارفات بسیار درمورد "فداکاری ملت آمریکا بخاطر حفظ امنیت جهان آزاد" - تکرار نمود: "خلیج نقطه تلاقی سه قاره و نقطه عزیمت نفت مورد نیاز جهان و خصوصاً اروپاست... اگر يك قدرت متخاصم بر این منطقه و منابعش حاکم شود میتواند دنیای آزاد را خفه کند." این حرف یعنی اینکه ما از خلیج تکان نخواهیم خورد و نیروی دریائی ما بحضور ۳۸ ساله خود در این منطقه حساس ادامه داده و در صورت لزوم این حضور ابعادی گسترده‌تر و همه‌جانبه‌تر خواهد یافت. عکس‌العملی ناپایندگان سنای آمریکا و مخالفان کابینه ریگان در هیئت حاکمه این کشور نیز جالب توجه بود. هیچکس در مورد "اشتباه بودن" و وقوع "اتفاقی" آن تردیدی بدل راه نداد. مضمون انتقاد اصلی این جناح به کاخ سفید این بود که چرا نیروهای دریائی آمریکا می‌باید در يك منطقه جنگی حضور داشته باشند لیکن بنابه يك نیروی جنگی، با اتخاذ تدابیر ویژه جنگی و با دست زدن به اقداماتی متناسب با این شرایط عمل نکنند. اشتباه نکنید! منظور ناپایندگان امپریالیسم آمریکا این نیست که می‌بایستی در مقابل هواپیماهای عراقی عکس‌العمل نشان میدادیم و با آتشبار فدهوائی سرنگونش می‌ساختیم. منظورشان اینست: حال که چنین واقعه‌ای بهر علت اتفاق افتاده و ما نیز مثل همیشه فداکاری نموده‌ایم، پس سزاوار حضوری همه‌جانبه‌تر و تدارکی بیشتر در جهت منافع استراتژیکان در خلیج هستیم. حسابگری چندان بدی نیست: امروز ۳۷ کشته می‌دهی، فردا زمینه برای استقرار چند ده هزار نفر دیگر به‌راه انواع و اقسام سلاحهای پیچیده هسته‌ای و غیرهسته‌ای تحت بهانه دفاع از جان تکنکاران فداکار آمریکائی و امنیت آبراه‌های جهان فراهم است! تاریخ معاصر بکرات شاهد طرحها و دسائش امپریالیستی - ارتجاعی اینچنینی بر مبنای این قبیل محاسبات بوده است. واقعه "پول هاربر"

در جنگ جهانی دوم نیز نمونه‌ایست از این دست. وقتی پایگاه نظامی آمریکا در پرل هاربر - هاوایی - مورد تهاجم برب افکنهای ژاپنی قرار گرفت، دفاع فدهوائی آمریکا عکس‌العملی از خود نشان نداد. تحت این بهانه، امپریالیسم آمریکا حضور تام و کمال و مستقیم نیروهای نظامی خویش را در جنگ دوم جهانی رسیت بخشید. اکنون نیز در شرایط تدارک‌جویی دو بلوک امپریالیستی رقیب برای برپائی جنگ نوین تجدید تقسیم جهان و پیشروها و استقرار نیروهای نظامی هر دو طرف در نقاط حساس و کلیدی جهان، امپریالیسم آمریکا وقایع مختلف را توجیه پیشبرد سیاستهای جنگیش قرار میدهد - و اینکاریست که دقیقاً رقیب سوسیال امپریالیستش نیز به انجام میرساند. بنابراین نکته اصلی این نیست که خلبان عراقی به اشتباه دست خود را بر روی تکه پرتاب موشک فشار داده یا به عمد ناو مجهز به سیستم پیچیده و مدرن دفاع فدهوشکی را هدف گرفته است، اصل قضیه در نتایج و برداشتهای سیاسی - تبلیغاتی و نظامیست که آمریکا و بلوک جنگیش حول این واقعه حاصل کرده یا میکوشند حاصل کنند. بطور مثال، در فاصله يك هفته از واقعه، مقامات آمریکائی اعلام کردند که از این به بعد تمامی قوانینی که در کشتیهای آمریکائی حاکم است از جمله در مورد اجباراتی که شرایط اضطراری و جنگ بوجود می‌آورد در کشتیهای کوییتی حامل پرهم آمریکا نیز حاکم خواهد بود. این یعنی استفاده از کشتیهای کشورهای حوزه خلیج بنابه بخشی از نیروی دریائی آمریکا در شرایط اضطراری. بدنبال این اعلانیه، در تاریخ ۲۷ مه نیروی دریائی آمریکا دست به يك نمایش قدرت گسترده در خلیج زد. يك مورد دیگر از برداشتهای فوری امپریالیسم آمریکا از واقعه استارک شرط و شروطی است که بر سر انجام عملیات جنگی عراق در خلیج در مقابل این کشور قرار میدهد. محافل غربی مطرح میکنند که از این پس ادامه جنگ نفتکشها برای عراق مشکل خواهد بود مگر آنکه در مورد هر عملیات مشخص توافقی میان مقرهای فرماندهی نظامی ایالات متحده و عراق صورت گرفته باشد!

در جنگ جهانی دوم نیز نمونه‌ایست از این دست. وقتی پایگاه نظامی آمریکا در پرل هاربر - هاوایی - مورد تهاجم برب افکنهای ژاپنی قرار گرفت، دفاع فدهوائی آمریکا عکس‌العملی از خود نشان نداد. تحت این بهانه، امپریالیسم آمریکا حضور تام و کمال و مستقیم نیروهای نظامی خویش را در جنگ دوم جهانی رسیت بخشید. اکنون نیز در شرایط تدارک‌جویی دو بلوک امپریالیستی رقیب برای برپائی جنگ نوین تجدید تقسیم جهان و پیشروها و استقرار نیروهای نظامی هر دو طرف در نقاط حساس و کلیدی جهان، امپریالیسم آمریکا وقایع مختلف را توجیه پیشبرد سیاستهای جنگیش قرار میدهد - و اینکاریست که دقیقاً رقیب سوسیال امپریالیستش نیز به انجام میرساند. بنابراین نکته اصلی این نیست که خلبان عراقی به اشتباه دست خود را بر روی تکه پرتاب موشک فشار داده یا به عمد ناو مجهز به سیستم پیچیده و مدرن دفاع فدهوشکی را هدف گرفته است، اصل قضیه در نتایج و برداشتهای سیاسی - تبلیغاتی و نظامیست که آمریکا و بلوک جنگیش حول این واقعه حاصل کرده یا میکوشند حاصل کنند. بطور مثال، در فاصله يك هفته از واقعه، مقامات آمریکائی اعلام کردند که از این به بعد تمامی قوانینی که در کشتیهای آمریکائی حاکم است از جمله در مورد اجباراتی که شرایط اضطراری و جنگ بوجود می‌آورد در کشتیهای کوییتی حامل پرهم آمریکا نیز حاکم خواهد بود. این یعنی استفاده از کشتیهای کشورهای حوزه خلیج بنابه بخشی از نیروی دریائی آمریکا در شرایط اضطراری. بدنبال این اعلانیه، در تاریخ ۲۷ مه نیروی دریائی آمریکا دست به يك نمایش قدرت گسترده در خلیج زد. يك مورد دیگر از برداشتهای فوری امپریالیسم آمریکا از واقعه استارک شرط و شروطی است که بر سر انجام عملیات جنگی عراق در خلیج در مقابل این کشور قرار میدهد. محافل غربی مطرح میکنند که از این پس ادامه جنگ نفتکشها برای عراق مشکل خواهد بود مگر آنکه در مورد هر عملیات مشخص توافقی میان مقرهای فرماندهی نظامی ایالات متحده و عراق صورت گرفته باشد!

حوادث متعاقب واقعه استارک و وقایعی مشابه آن بار دیگر بر این واقعیت تاکید

جنب و جوش مسکو کشورهای عربی حوزه خلیج شاهد جنب و جوش دیپلماتهای شورویست که روز به روز بر تعدادشان افزوده میشود. پیمانهای همکاری تجاری - اقتصادی در سطوح مختلف میان بخشهای دولتی و خصوصی این کشورها با اتحاد شوروی منعقد گشته‌اند. اجرای پروژههای معین و برخی سرمایه‌گذاریها از سوی بانکهای عربی در شوروی در دست بررسی است. مسکو جهت برقراری روابط رسمی با عربستان سعودی بعد از سالهای طولانی انجناد مناسبات، تلاش زیادی بخرج داده و از قرائن پیداست که زمینه ایجاد مناسبات

شود. کاخ سفید شدیداً بدنبال آنست که چهره "مستقل" حکومت خیزی را برایش حفظ کند. این تاکتیکی است که امریالیسم آمریکا در مورد عناصر و جریان‌ها وابسته یا متقابل بخود در شرایط بخصوص و بحرانی بکار می‌بندد تا فضای مانور و فریبکاری بیشتری را هم برای وابستگانش و هم برای طرحهای همه‌جانبه خود بوجود آورد. و از سوی دیگر، ترکیبهای فزاینده در بدنه کارزار بین‌المللی "ضد تروریسم" و تضادهای تشدید یافته درون هیئت حاکمه آمریکا را تخفیف بخشد. لیکن از لابلای ترفندهای تبلیغاتی و دروغهای ریز و درشتی که از سوی اینان بر سر افکار عمومی جهان باریدن گرفته و از میان نمایشاتی که مرتباً توسط خوکهای امریالیستی در اثبات "حسن نیت" حاکمین نظم موجود بصحنه می‌آید، جوانب واقعی و تضادهای مهمی از این سیستم و مناسبات رخ می‌نمایند.

از بحث و جدلهای موجود درون محافل امریالیستی مشخص میشود که دعوا بر سر چگونگی تحکیم و گسترش دستاوردها و جای پاهایست که امریالیسم آمریکا و بلوک جنکیش طی این دوران در کل منطقه خلیج و مشخصاً ایران کسب نموده‌اند. و پاره‌ای منازعات بر سر نحوه ارتباط سیاستهای آمریکا در ایران و خلیج با کل سیاست خاورمیانه‌ای و جهانی آنهاست. مباحثات موجود نشان میدهد که بخش قابل توجهی از تحلیلگران و استراتژیستهای غربی امکان انجام تغییر و تحولات جدی و ریشه‌ای در سطح هیئت حاکمه ایران را به بعد از مرگ خیزی منوط میکنند. و البته کسانی نیز هستند مانند اسحق شیر نضت وزیر اسرائیل که معتقدند "تور داغ است و باید نان را چسباند" و اینکار را بطور مداوم به پیش برد. بنظر این ژاندارم منطقه‌ای آمریکا روند ارتباط واشینگتن - تهران بهیچوجه نباید بواسطه اتخاذ تاکتیکهای کوتاه مدت و برخی ظاهرسازیها از سوی آمریکا کند شود. او بطور آشکار مخالفت خود را با هرگونه اختلال یا تعویق در ادامه این روند اعلام کرده است. در مقابل، بسیاری دیگر شیوه حرکت کاخ سفید و شورای امنیت ملی را در قبال اوضاع ایران پر اشتباه ارزیابی کرده و میگویند که در این دوره مشخص، هنوز موقعیت و قابلیت کافی برای تسریع امر چرخش قطعی جمهوری اسلامی بسوی ایالات متحده فراهم نیامده و گردانندگان کاخ سفید درک نادرستی از توان و قابلیتهای عناصر معتدل یا بقولی پراکاتیست متقابل به غرب درون حکومت تهران دارند. این محافل بعد از رسوایی ایران‌کیت بدفعات در مورد لزوم پیش گذاردن کامهای دقیق و محتاطانه در

نکته قابل توجه اینکه، وابستگان و هواداران سوسیال امریالیسم نیز کوشی جهت نفی دخالت فعال شوروی در اوضاع منطقه نداشته بلکه برعکس، با آب و تاب به شرح اقدامات و تدابیر سیاسی - دیپلماتیک و نظامی روسها می‌پردازند. آنها این فعال شدن را بفال نیک گرفته و فردای روشنی را به "اردوی صلح و کار و سوسیالیسم" [یعنی بلوک جنکی سوسیال امریالیسم روس و متحدین و وابستگانش] نوید میدهند.

شامی این وقایع عینی و فاکتورها و رویدادهایی که برشمرديم تصویرروشنی است از گسترش و تشدید فعالیت همه‌جانبه سوسیال امریالیستها در منطقه، و تأکیدی است دوباره بر فوق‌العاده بودن اوضاع، پیچیدگی تضادها و انفجاری بودن بیش از حد منطقه خاورمیانه بر متن یک جهان بحرانی و در حال انفجار.

رفسنجانی:

"اینکارها خیلی زشت است" !
سر و صدای ارتباط مقامات کاخ سفید و سران جمهوری اسلامی به این زودبیا نمیخوابد و به این سادگیها فراموش نمیشود، زیرا ماهیت قضیه بهیچوجه فراموش کردنی یا پشت گوش انداختنی نیست. هرچقدر هم که هر دو طرف رابطه تلاش کنند تا وجود و ادامه چنین ارتباطی را توجیه یا لایوشانی نمایند موفقیت چندان بدست نمیآورند. درست به این علت که این مناسبات، واقعیتهای عینی و دارای ریشه‌ها و دلایلی عینیست، پس بالاخره از درزهای بیشتر نظام امریالیستی به بیرون سرریز میکند و برای هزارمین بار برده دروغ و عوامفریبی را از چهره بی‌آبروی امریالیسم و ارتجاع فرو می‌افکند. در چند ماهه اخیر وبدنبال جنجال ایران‌کیت (که تا همین امروز نیز ادامه دارد) مقامات تهران کوشیده‌اند تا با دروغپردازی وقیحانه و مخصوص بخود و با استفاده از ساریوهای ارائه شده از سوی کاخ سفید مردم را قانع کنند که "آمریکای ابرقدرت در مقابل ما لنگ انداخت و مجبور به مصالحه شد، جمهوری اسلامی در اوج قدرت است و البته با حفظ مواضع واقع‌بینانه ولی کماکان فداامریالیستی خود موفق شده برخی عقب‌نشینیها را به فرستادگان کاخ سفید تحمیل کند" ! همزمان با خروج این دروغها از دهان کثیف خیزی و رفسنجانی و شرکاء، ریگان و مشاورانش نیز ماجرای هرگونه ارتباط با ایران را در حال حاضر "خاتمه یافته" اعلام میکنند و بدنبال آنند که بهر طریق ممکن بقیه بندهای موجود به آب داده نشود و افشاء نگردد و از آبروباختگی کامل جمهوری اسلامی جلوگیری

دیپلماتیک - سیاسی میان دو دولت فراهم آمده است. و از همه پر سروصداتر و قابل توجه‌تر آنکه، در بحبوحه تشدید جنگ ایران و عراق و بمباران فزاینده نفتکشها و کشتیهای تجاری در خلیج، به یکباره سوسیال امریالیسم شوروی چون شوالیه‌ای نجات بخش از راه رسیده و "نجیایه" پیشنهاد استفاده از پرچم این کشور را بمتابه چتر حفاظتی کشتیهای کوییتی پیش گذارده است. در عرصه کلی خاورمیانه و مسئله فلسطین نیز تشدید فعالیت شوروی محسوس است. مسکو در کنگره اخیر سازمان آزادیبخش فلسطین، جریانات رویزیونیست و متقابل بخود نظیر حزب رویزیونیست فلسطین و جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین را به جنب و جوش در آورده و در نزدیک ساختن سوریه با جناحهای مخالفش درون سازمان آزادیبخش در چارچوب یک سیاست منطبق با منافع بلوک شرق کوشیده است. تناس مداوم مقامات شوروی و سران اردن جهت تدارک و ایجاد زمینه برای یک "کنفرانس خاورمیانه‌ای صلح" بعد دیگری از این سیاستهاست. بعلاوه، شورویها در قبال حکومت ارتجاعی و سرسریده مصر نیز سیاست کرم و "سفاوتندانه‌ای" را در پیش گرفته‌اند تا بیخ تضادات ۱۵ ساله میان دو کشور را آب کنند. مثلاً آنها در بازپرداخت وامهای نظامی که سالیان پیش در اختیار دولت قاهره قرار گرفته بود، تخفیفاتی برای حکومت مبارک قائل شده‌اند! و از طرفی، به‌وزات مجاز شمردن خروج تعداد بیشتری از یهودیان از شوروی بقصد اسرائیل، دامنه ارتباطات میان مسکو و تل‌آویو در حال گسترش است.

تا آنجا که به جنگ ایران و عراق مربوط میشود، شورویها همچنان موضع دست‌نکشیدن از هر دو سوی سنکر را دنبال میکنند. لیکن بر همین راستا، بر فشار سیاسی - دیپلماتیک خود بر ایران افزوده، و در مقابل بدنبال ایجاد یا گسترش زمینه‌های موجود با طرف مقابل جنگ از طریق برخی امتیازات مالی - می هستند. در این ارتباط، سفر اخیر حافظ اسد به مسکو و برگزاری مذاکرات محرمانه میان سران سوریه و عراق، و زمزمه کشایشهایی نظیر باز گشودن خط لوله نفت عراق که از خاک سوریه میگذرد، قابل توضیح و بررسی است. امروز شورویها شعاری را در قبال جنگ ایران و عراق مطرح می‌سازند که نه فقط دو کشور درگیر، بلکه کل منطقه را در برمیگیرد: "ما خواهان حفظ امنیت خلیج و ثبات کشورهای حوزه آن هستیم و با تمام قوا در این راه تلاش میکنیم." حضور گسترده و فزاینده نظامی شوروی تحت این شعار در آبهای خلیج - و در مقابل نیروی دریایی امریالیستهای رقیب - توجیه می‌کند.

برخی مشاوران خارجیش - رسید آن بود که با هدف تغذیه ماشین جنگی، دو هدف اصلی رژیم در جریان پیشبرد جنگ طی سال گذشته بود. اینک سردمداران جمهوری اسلامی باد در گلو می‌اندازند و با اطمینانی مصنوعی اعلام میکنند: "در سال ۱۳۶۶ همه چیز در خدمت جنگ خواهد بود"، اما تصور نگاه خشکین توده‌های ستدیده، پنجه‌های قدرتمندی که مشت کشته، دندانهای بیرحمی که بهم میسایند، و فریادهای رزم قهرآمیز انقلابی که از کلوی تفنگ آواز خواهند شد صدای این مرتجعین فریبکار را لرزان و ضعیف میسازد و خفقان مرک را بر آنان مستولی میگرداند.

به يك كلام، تخفیف ناراضی‌تبی عمومی و به انفعال کشادن ناراضیان از جنگ ارتجاعی - بقصد پیشبرد این جنگ - و تامین یا حفاظت از منابع مالی موجود - مشخصا صادرات نفتی

خاناسوز خلیج را همچنان بر نگاه داشته، ماشین جنگی رژیم را همچنان به پیش براند.

تدارک سیاسی - تبلیغاتی برای انجام کربلای ۵ که حول مسئله "حمله نهایی بقصد اشغال جنگ" انجام پذیرفت بخاطر آن بود که نقله مشترکی میان رژیم و توده‌های مزجر از وی و جنگش بوجود بیآورد. محتوای پیام تبلیغاتیچیان جمهوری اسلامی این بود که "ای مردم! مهم نیست که از ما تفر دارید یا نه... بیانید با هم جنگ را تمام کنیم. اعتراض نکنید! با ما همراهی کنید، مقاومت جدی در مقابل اعزام به جبهه از خود نشان ندهید! بیانید تا با هم این جنگ خاناسوز - از نظر شما - و پر برکت - از نظر ما - را تمام کنیم. " موج تبلیغاتی هم که با شروع عملیات کربلای ۵ و بلافاصله بعد از کشتار وسیع چند ده هزار نقره قوای ایران براه افتاد دقیقا برای آن بود که امید به خاتمه جنگ را تا آنجا که میشود در ذهن بخشی از مردم زنده نگاه دارد و حکومت با عکس‌العلمهای اعتراضی و ناکبانی روبرو نشود. خود این مسئله که یکی از اهداف اصلی برپائی عملیات بصره در سال ۱۳۶۵ را خنثی کردن افکار عمومی مزجر و انتحاری تشکیل میداد، بخوبی نشاندهنده ضعف و ناتوانی ریشه‌ای رژیم و به همان اندازه بیانگر هراس عمیق ارتجاع کمپرادور اسلامی از برپائی آتش قهر انقلابی مردم است. این نقطه ضعف عظیمیست که همچنان دست از سر رژیم بر نهدارد و بر پیکرش سنگینی میکند.

از سوی دیگر، همراه با تعمیق ورشکستگی اقتصادی که گوشه‌ای از تبلور خود را در تسلیل بخشهای گسترده‌ای از واحدهای تولیدی و اخراج یا بازخرید توده وسیعی از کارگران، در افزایش بیسابقه و کمر شکن مالیاتها، قیمتها و عوارض گوناگون، و در تلاش شدید حکومت برای دستیابی به برخی منابع ارزی و استفاده از اعتبارات ویژه بازرگانی خارجی نشان میداد و به‌وزات وسانات شدید در بهای نفت که کسری بودجه سرسام آور چند میلیارد دلاری را در سال ۱۳۶۵ به دولت تحمیل کرده بود، جمهوری اسلامی با این واقعیت روبرو شد که در تغذیه هیولای عظیم ماشین جنگی باید با مشکلات جدی و پرخطر دست به کریبان شود. خصوصا آنکه قوای عراقی حملات هوایی مداومی را علیه تاسیسات نفتی، ترمینالها و نفتکشهایی که قصد حمل نفت ایران به اروپا و ژاپن و سایر نقاط جهان داشتند آغاز کرده و به‌پیش میبردند. با ادامه این حملات بر دامنه معضلات مالی رژیم ایران افزوده میگشت و شرایط تحمل ناپذیری را بوی تحمیل مینمود. تاکتیک و راه حلی که بنظر برنامه‌ریزان جنگی جمهوری اسلامی - و شاید

رفقا!

افرادی را از خود برای آموزش سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی به کردستان انقلابی اعزام دارید، از طریق مطمئن و باحفظ و رعایت اصول امنیتی بامقر سازمان در کردستان یا با نشانی ما در خارج کشور تماس برقرار کنید،

کمکهای مالی خود را برای ما به آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK
SARBEDARAN
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH,
LONDON, U.K.

آدرس پستی ما:
S.U.I.C
BOX 50079
40052 GOTEBOG
SWEDEN

بیانیه جنبش
انترناسیونالیستی مصوب دومین
کنفرانس بین‌المللی با شرکت
نمایندگان و ناظران احزاب و
سازمانهای مارکسیست - لنینیست
سراسر جهان میباشد.



بیانیه
جنبش
انقلابی
انترناسیونالیستی

این سند تاریخی برپایه جمع‌بندی انقلابی از گذشته جنبش بین‌المللی کمونیستی و تجزیه و تحلیل علمی از موقعیت کنونی نظام امپریالیستی، خطوط کلی سیاست و برنامه پرولتاریای جهانی را برای پیشبرد امر انقلاب پرولتاری در کشورهای تحت سلطه و امپریالیستی ارائه میدهد.

اول - ۱۹۸۴
۱۱۱ رسیهت ۱۲۶۲

تزهایی بی‌پایه و خرده‌بورژوازی چریکهای آمریکای لاتین -تئوریزه شده توسط کاسترو، دبره و چه گوارا، و آمیزش القاطی این دو روش که یکی طریق جنگی پرولتاریاست و دیگری از آن خرده‌بورژوازی، انحراف از اصل م.لامی ضرورت حزب پیشاهنگ برای رهبری مبارزات پرولتاریا در تمام دوران تدارک برای کسب قدرت، مبارزه برای کسب قدرت، و پس از آن تا کمونیسم که سرانجام با محو طبقات، لزوم و ضرورت وجودی حزب از میان خواهد رفت. از نظر دور داشتن وظیفه عاجل و مبرم م.لامها مبنی بر تشکیل حزب.

سخن بر سر آن نیست که اگر این انحرافات نبودند، سرنوشت جریان چریکهای فدائی بجای دیگری می‌انجامید. بلکه نکته اینجاست که این القاط و انحراف مهم در را بروی انحرافات رویزیونیستی در این سازمان و رشد و گسترش آن باز کرد و بعدها نیز تلاش جدی برای زوددن آنها صورت نگرفت. مسلماً بهنگام برخورد به اشتباهات و انحرافات بنیانگذاران چریکهای فدائی باید آنها را در متن تاریخی خود بررسی نمود، یعنی دوران جوانی و نوپایی جنبش کمونیستی ایران، انباشته بودن فضای مبارزه با بوی گند رفرمیسم و رویزیونیسم حزب توده که خود را حزب طبقه کارگر میخواند، ترور و خفقان که پروسه مبارزه برسر مسائل کلیدی سیاسی-ایدئولوژیک و دستیابی به يك موضع منسجم م.لامی و تدوین خط و برنامه کمونیستی صحیح را برای تشکیل حزب کمونیست، کند و مشکل میساخت، و وجود گرایشات دیرپای اکونومیستی به ارث مانده از کمترین در میان بسیاری از کمونیستهای ایران که به اشتباهات چپ از جانب عدهای دیگر پا میداد، اما هیچکدام از

کمونیستها از به نقد کشیدن تجارب منفی گذشته خود هراسی بدل راه نمیدهند، چرا که بر پایه علم انقلاب ایستاده‌اند -علی که منافع توده‌های تحت ستم و استثمار را نمایندگی میکند. ما با استفاده از اسلحه مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون به سنتز تجارب منفی و مثبت خود میپردازیم. اگر درک کذشکان ما از این علم کامل و عمیق نبوده، اگر در جایی القاط داشته، ما آنرا کامل و عمیق نمکنیم و نمیکذاریم اپورتونیستها القاط را بفتح رویزیونیسم حل کنند. اگر جایی درکشان از علم غلط بوده، ما جرئت خرده آنرا درست میکنیم. اگر در جایی از اصول کمونیسم انحراف حاصل خرده اند، ما این انحراف را بزیر سؤال میکشیم و نقد میکنیم. اگر تحلیلی کرده‌اند که حقیقت را منعکس نمیکند، یا اینکه دیگر منعکس نمیکند، با نقدی انقلابی آنرا کنار میگذاریم. و در این راه تنها بیرحمی علمی ما، ایمان تزلزل‌ناپذیر ما به آرمان و ماموریت تاریخیان -یعنی بشر رساندن کمونیسم- است که دشمنان رنگارنگ انقلاب را در مانده ساخته و سرانجام درهم خواهد شکست.

می‌یابد. این اوضاع عینی شرایط مساعدی را پیشروی عنصر آگاه قرار میدهد که بتواند توده‌ها را در شمار عظیم بدرون مبارزات انقلابی کشانده و سیر تحولات را در جهت انقلابی ریشه‌ای تسریع نماید. از سوی دیگر، مسلح نبودن به خط ایدئولوژیک-سیاسی صحیح و روشن و عدم درک روشن از جایگاه این مبارزات باعث آن میشود که عنصر آگاه در مقابل ککش قدرتمند این جنبشهای خودبخودی کرنش کرده، خود را با سر بدرون این جریان عمومی پرتاب نماید و سرانجام در کرداب پیچیدگیهای این مبارزات غرق گردد. امروز که باز هم در آستانه يك غلیان توده‌ای در سراسر جامعه قرار گرفته‌ایم، می‌باید از درسهای جنبش شورائی در خدمت روشنتر کردن خط کمونیستی در قبال جنبشهای توده‌ای و تشکلات توده‌ای استفاده بنائیم و جمع‌بندی صحیح از این تجربه مهم را راهنمای عمل قرار دهیم.

روبرو گشته، زمینه مساعدی برای رشد انواع کوناگون اپورتونیسم و رویزیونیسم -بالاخص در شکل بزیر سؤال کشیدن اصول علم و ایدئولوژی کمونیسم [مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون] توسط جمعی از کمونیستهای سابق و لگدمال کردن سنن انقلابی و دستاوردهای طبقه بین‌المللی ما بوجود آمده است. کمر برخی از کمونیستها زیر بار فشار اوضاع و شرایط سخت جنبش کمونیستی ایران شکسته و به دامان سوسیال دمکراسی و رویزیونیسم پناه برده‌اند. در این میان سوسیال دمکراتهای قدیمی و رویزیونیستهای کهنه‌کارتر نیز دل و جرئتی یافته، سر از گور برآورده و به یاری شکست خوردگان و ازدگان جوانتر شتافته اند و حمله به دستاوردها و سنن انقلابی پرولتاریا، و تحقیر سنن انقلابی جنبش کمونیستی و انقلابی ایران را تشدید کرده‌اند.

کمونیستهای واقعی باید علیه این جریان شنا کنند و بیرحمانه این موج هرزه را کنار زنند. لازمه اینکار اتکاء بر اصول علم و ایدئولوژی پرولتاریا یعنی مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و استفاده از آن در جمع‌بندی تجارب گذشته و طرد و رفع اشتباهات است. در چنین دوره‌ای و برای چنین کاری باید از روحیه کسانی آموخت که در دوره‌های متفاوت مبارزه انقلابی خود، تسلیم جریان منحن غالب نشدند و علیرغم قتل افراد و مشکلات و ضعفهای دیگر، رای به انقلاب دادند نه تسلیم طلبی. این راه و سنت رفیق حرمتی‌پور و معلم کبیرش مسعود احمدزاده است. باید این سنتهای انقلابی را بزرگداشت. این میراث انقلابی، مسئولیت فراوانی را بدوش پیروان آنها میگذارد: دفاع از دستاوردهای آنها، و حک و اصلاح اشتباهات آنها با بکارگیری سلاح شکست‌ناپذیر مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون.

جنبش شورائی

نباید از این واقعیت غافل ماند که بنیانگذاران چریکهای فدائی و پیروان صادق و انقلابی آنها، با وجود جهت‌گیری کمونیستی، در زمینه‌های مهم، اشتباهات و انحرافات معینی از خود بروز دادند که در سرنوشت تشکیلات چریکهای فدائی خلق تأثیرات مهمی بجای گذارد. مهمترین این انحرافات عبارتند از: عدم ارتقاء موضعگیری خود علیه خیانت تاریخی رویزیونیستهای شوروی تا سطح موضعگیری عمیق و علمی پرولتاریای بین‌المللی مبنی بر سرنگونی دولت دیکتاتوری پرولتاریا، بقدرت رسیدن بورژوازی نوخاسته، و احیای سرمایه‌داری و ظهور این کشور به‌شبه يك قدرت امپریالیستی در جهان. عدول از مرزبندی بین دستاوردهای اصلی پرولتاریای بین‌المللی در زمینه تئوریهی نظامی و جنگ خلق -فرموله شده توسط رفیق مائو در پراتیک پیروزمند پرولتاریا-، با

جریانی فرعی را دارند که نیروی آگاه پرولتری باید تلاش کند این جریان تبعی را بدرون سیلابی که توانائی درهم شکستن سدها را دارد، هدایت نماید.

همانگونه که تجربه جنبش شورائی ۶۰-۵۷ نشان داد، در دوران برآمدهای انقلابی و برپایی و گسترش مبارزات توده‌ها -مبارزاتی که عدتا مستقل از فراخوان یا عمل مستقیم عنصر آگاه بوقوع پیوسته و آغاز میشود- زمینه ظهور ناکهانی تشکلات توده‌ای در سطوح مختلف فراهم میگردد. این مبارزات توده‌ای -خواه سیاسی و خواه اقتصادی- از میان شکافهای تعمیق‌یابنده نظم حاکم سرریز کرده و بطور خودبخودی در شکل نهادهای ویژه مبارزاتی، تجسم تشکیلاتی

ماه فروردین مصادف است با ششمین سالگرد رزم و شهادت قهرمانانه رفیق محمد حرمتی پور عضو رهبری ارتش رهائیبخش خلقهای ایران (چریکهای فدائی) و تعدادی دیگر از رفقای این سازمان در جنگلهای شمال. در روز ۴ فروردین ۱۳۶۱ گروه مسلحی که تحت فرماندهی رفیق حرمتی پور بود به محاصره نیروهای دشمن افتاد. نبردی خونین در گرفت، عده‌ای از مزدوران رژیم بهلاکت رسیدند، و شماری از بهترین رزمندگان راه رهائی خلقهای ایران -رفقا: محمد حرمتی پور، اسعد رفیعیان، عباس عابدی، حسن عطاریان و جواد رجبی- جان باختند. طبقه کارگر در میدان نبرد، انتقام این جنگجویان ارتش سرخ انقلاب را خواهد گرفت و هیچ مزدوری را از این خونخواهی راه فرار نخواهد بود.

یاد رزم قهرمانانه‌ای که اواخر ۱۳۶۰ دسته چریکی ارتش رهائیبخش (چریکهای فدائی) در خطه شمال برپا کرد هنوز هم توده‌های انقلابی را شور و شوق مبارزاتی میبخشد و مرتجعین را مملو از ترس و انزجار از هر آنچه انقلابیست میکند. بخصوص آن صحنه شورانگیز عملیات راه‌بندان، محاکمه و اعدام آخوند بلندپایه و پسر جوجه آخوندش در مقابل بسیاری از مردم آن نواحی و کذرنندگان، فراموش نشدنیست. این صحنه‌ای بود که گوشه‌ای از آینده محتوم رژیم کهنه و پوسیده و متعفن خمینی، رژیم دلالان امپریالیسم، و قاتلان بهترین فرزندان خلقهای ایران را بنمایش درآورد و گوشه‌ای از قدرت خلق را تصویر نمود.

ارتش رهائیبخش خلقهای ایران (چریکهای فدائی) با هدف آغاز مبارزه مسلحانه علیه رژیم تبهکار خمینی تحت رهبری رفیق حرمتی پور در سال ۱۳۶۰ بنیان گذارده شد. این رفقا، جنگلهای خطه مازندران را برای پیاده کردن طرح خود انتخاب کردند. مسلماً این ابتکار عمل جسورانه و انقلابی، الهامبخش عناصر پیشرو و انقلابی و توده‌های مصادف طلب در راه پر پیچ و خم و طولانی بسوی انقلاب دمکراتیک نوین ایران خواهد بود.

رفیق حرمتی پور از اعضاء اولیه چریکهای فدائی خلق ایران محسوب میشد. او که از معدود اعضای باقیمانده از دوره اول آن سازمان بود، به یقین دیدگاههای بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق -بالاخص رفیق مسعود احمدزاده- را نمایندگی میکرد. بیگمان رفیق حرمتی پور، در طول سالهای دراز فعالیت انقلابییش خدمات ارزنده بسیاری به انقلاب ایران نمود، اما آنچه نقش وی را برجسته میسازد حرکت جسورانه و انقلابی

در طرد و افشای دارودسته رویزیونیستهای فدائی- توده‌ای است. همانها که در سال ۵۷ رهبری چریکهای فدائی را غصب کرده و خود را سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نامیدند و با استفاده از اعتباری که رزم قهرمانانه چریکهای فدائی در دوران شاه کسب کرده بود، به ایجاد و گسترش پایه نفوذی برای سوسیال امپریالیسم شوروی و کلا رویزیونیسم و رفرمیسم در ایران پرداختند. * رفیق حرمتی پور که قدیمیترین عضو بازمانده چریکهای فدائی خلق بود، میتوانست با سکوت در مقابل رویزیونیستهای غاصب، جایگاه بالایی در مقام رهبری این سازمان عریض و طویل رویزیونیستی بدست آورد، اما او و دیگر یارانش حاضر به باج دادن و

بیاد رفیق حرمتی پور و یارانش

سازش با رویزیونیستهای ضدانقلابی باندهار- کشتگر و.. نشدند. برای او که شاکرد احمدزاده -این شورشگر بزرگ جنبش کمونیستی ایران- بود، رهبر سازمانی رفرمیست و رویزیونیست و مشاطه‌گر سوسیال امپریالیسم شدن، نه افتخار که ننگی بزرگ بود. بنابراین او به افشاء ضدانقلابیون تکیه زده بر مسند رهبری همت گماشت تا

* زمینه‌های سیاسی- ایدئولوژیک این غصب رهبری، مدتها قبل از جانب فدائیهای رویزیونیست و دوستدار شوروی امپریالیستی -از قبیل بیژن جزئی و فرخ نگهدار و... در زندان- فراهم شده بود. این زمینه‌سازی اساساً با سرنگون کردن دو موضع سیاسی و ایدئولوژیک مهم بنیانگذاران چریکهای فدائی انجام شد: یکم، سمتگیری آنان با مرزبندی بین‌المللی مارکسیست- لنینیستهای جهان علیه اتحاد شوروی و این موضعگیری که شوروی دیگر کشوری سوسیالیستی نبوده و رویزیونیستها در آنجا قدرت را گرفته‌اند. دوم، موضع انقلابی آنان مبنی بر اینکه هدف مبارزه عبارتست از سرنگونی قهرآمیز رژیم و بشر رساندن انقلاب دمکراتیک نوین و نه صرفاً مبارزه علیه "دیکتاتوری شاه".

توده‌هایی که بنا به اعتبار انقلابی چریکهای فدائی بزرگ پرچم رویزیونیستها روی آور میشدند را نسبت به ماهیت آنان آگاه سازد. عده‌ای از چریکهای فدائی تحت رهبری وی و شماری از رفقای نزدیکش، بی‌آنکه تردیدی بخود راه دهند صفوف سازمانی که "جلال و جبروتش" چشم خلیها را گرفته بود ترك کردند. این حرکتی عمیقاً انقلابی و برحق بود، چرا که -بقول رفیق مائوتسه دون- "مارکسیسم- لنینیسم دارای حقایق بیشمار است اما این حقایق را میتوان در يك جمله خلاصه کرد: قیام علیه هر آنچه ارتجاعیت حق است."

حرمتی پور و یارانش نمیتوانستند تحمل کنند کسانیکه احمدزاده آنگونه بی‌محابا به افشایشان برخاسته بود، و علیرضا تابدل "قورباغه‌های خروش‌فیشان" مینامید -کسانیکه عربه‌های معلنان توده‌ای و دوستان مسکونی‌شان در مورد ترقیخواهی شاه کوشها را کر کرده بود- رهبری يك سازمان انقلابی را غصب کنند. آنهم رهبری سازمانی که شکل‌گیری خود محصول شورش بخشی از نسل جدید انقلابیون ایران علیه رفرمیسم کندیه و رویزیونیسم منطح حزب توده بود نسلی که نظریاتش تحت تاثیر مرزبندی مارکسیست- لنینیستهای جهان بر رهبری رفیق مائوتسه دون علیه رویزیونیسم بین‌المللی بر رهبری حزب رویزیونیست اتحاد شوروی شکل گرفت.

"اگر در همین ایام مرزبندی بین مارکسیسم- لنینیسم از یکطرف، و رویزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر، در يك مقیاس بین‌المللی شکل نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود. اما اینک بنظر میرسد که مقام مارکسیسم- لنینیسم واقعی خالیست و باید پر شود. پس مارکسیسم- لنینیسم انقلابی بمنابه تئوری انقلاب تنها ملجاء پیکیرترین انقلابیون شد. بدین ترتیب اقبالی وسیع و چشمگیر از جانب روشنفکران انقلابی به مارکسیسم- لنینیسم ۳ حالا با نام و اندیشه‌های رفیق مائو عجب شده است، مشاهده میشود. " (مبارزه مسلحانه: هم استراتژی و هم تاکتیک - نوشته مسعود احمد زاده- ۱۳۵۰)

جنبش کمونیستی و انقلابی ایران از آن دوران تاکنون، سالهای پرتلاطم و راهی پر فراز و نشیب را پشت سر گذارده است. رزمها، پیروزیها و شکستها در کارنامه کلگون این جنبش ثبت گشته‌اند. در هر دوره مسائل و معضلاتی خاص در مقابل پرولتاریا و جنبش انقلابی قدامت کرده و پاسخی معین را طلب نموده است. در دوره اخیر که انقلاب ایران با شکستی مقطعی



تظاهرات زنان انقلابی و مبارز علیه ارتجاع حاکم - ۸ مارس روز جهانی زن، اسفند

توده‌ها نمیتواند انجام گیرد. چه روشن‌بینی و دورنگری عمیقی در گفته‌های لنین نیفته بود. امروز میتوانیم مرتجعین رنگارنگ را در قالب "مدافعان" حقوق اجتماعی زنان مشاهده کنیم. همه ادعاها و تدابیر اینان در خدمت اهدافی مرتجعانه و امپریالیستی قرار دارد. فراموش نکرده‌ایم فرمان بیج زنان برای شرکت در جنگ ارتجاعی ایران و عراق را در خاتمه سال ۱۳۶۴. در آن روزها به یکباره دهان کثیف مقامات جمهوری اسلامی بکار افتاد و توضیح و تشریح "نقش اجتماعی زنان" و... آغاز گشت. فی‌البدل نخست‌وزیر ارتجاع از این صحبت کرد که "نباید در مورد زنان افکار عقب‌افتاده داشت، باید روشنفکر بود و فهمید که زنان چه نقشی میتوانند در جامعه بازی کنند" ! این موجود مرتجع به فخرفروشی در مورد هسرش پرداخت که چقدر از نظر اجتماعی فعال بوده و بخاطر آنکه از خدمه‌های اجتماعی فعال رژیم شبکار جمهوری اسلامی حساب می‌آید، مورد افتخار شوهرش می‌باشد.

در کشورهای امپریالیستی پرداختن به مسئله زن اشکال دیگری بخود میگیرد. فی‌البدل در آمریکا، بهنگام برگزاری بازیهای المپیک، امپریالیستها به تبلیغ نقش زنان ورزشکار خصوصا ورزشکاران سیاهپوست - پرداخته و با یک تیر دو نشان زدند [یعنی مسئله زن و مسئله ملی را یکجا مورد توجه قرار دادند]. امپریالیستهای آمریکایی دستاوردهای ورزشی این زنان را نتیجه و نشئت گرفته از سحر و جادوی سیستم امپریالیستی معرفی نمودند و اضافه کردند که این سیستم بفتح بشریت چه کارها که نمیکند! در واقع اهداف این تبلیغات، از خلق افکار عمومی تا خلق ارتشهای ارتجاعی و بخدمت درآوردن زنان در این ارتشها را در برمیگیرد. کشیدن زنان بدرون زندگی سیاسی و به تولید بخشی از ضرورتهای امپریالیستها و مرتجعین است. مثالی از این امر را میتوان در فعالیت پیکر و با برنامه جمهوری اسلامی در سازماندادن پایه اجتماعی خود و انتشار عقب‌افتاده زنان برای مقاصد سیاسی و ایدئولوژیک رژیم

بقیه در صفحه

۱۳۵۷. انقلاب، و یا آمیخته‌ای از ایندو. در این میان، مسئله زن نیز به‌نابه مسئله‌ای پراهمیت و بعنوان بخش لاینفکی از تبارزات و تضادهای این سیستم، خصوصا در عصر امپریالیسم شدید یافته است. موقعیت زنان در این جامعه و جوامع دیگر بارزترین مثال از تمام نکبت و بدبختی و اسارتی است که جامعه طبقاتی و مشخصا امپریالیسم برای توده‌های تحت استثمار و ستم به ارمغان آورده و هر روز این وضعیت جهنی را بازتولید میکند. جنایات سیستم امپریالیستی بخوبی در موقعیت زنان نمایان است. حال، اگر این جهان قرار است متحول شود، و بطریقی متحول شود که کمونیستهای انقلابی و ستمدیدگان جهان در پی آنند و در راهش کمر بسته‌اند، اگر قرار است این جهان در جهت جامعه‌ای عاری از طبقات، عاری از استثمار متحول گردد، می‌باید به مسئله زن در جامعه پاسخی انقلابی داده شود. این یک ضرورت و یک امر بدیهیست. البته در اینجا بحث ما از حل کامل این مسئله در یک انقلاب خاص، یا در مبارزات رهائیبخش ملی نیست، بلکه از جهت‌گیری استراتژیک و هدف غائی صحبت میکنیم.

با توجه به اوضاع بحرانی سیستم امپریالیستی و تحولات اجتناب‌ناپذیری که در پیش است، آیا برای نیروهای طبقاتی غیرپرولتاری - از امپریالیستها گرفته تا جریانات مختلف بورژوازی و خرده‌بورژوازی - نیز برخورد به زنان از اهمیتی خاص برخوردار شده یا خواهد شد؟

ج: در حال حاضر تلاش سبانه امپریالیستها و مرتجعین در آنست که برای شرایط پاکداشتن جهان بدرون توفانی عظیم تدارک ببینند و پاروزنان کشتیهایشان را بسیج نمایند. آنها دیوانه‌وار در تلاشند که توده‌ها - منجمله زنان را - بخدمت ارتشهای ارتجاعی خود درآورند. و این ارتشها تنها شامل سربازان مسلح نمیشود، بلکه ارتشهای اجتماعی یا بعبارتی پایه‌های اجتماعیشان را نیز دربر میگیرد. آنها بحث در مورد مسئله زنان را از این زاویه آغاز کرده‌اند. دقیقا به همان دلیلی که لنین میگفت: در عصر امپریالیسم هیچ کاری بدون

پرولتاریای آگاه و مسئله زن

توضیح: متن حاضر بخشهایی از مصاحبه با یکی از رفقا در مورد مسئله زن است که برای درج در نشریه حقیقت تنظیم گشته است. متن کامل این مصاحبه بصورت جزوه‌ای مستقل زیر چاپ قرار دارد.

می‌باید توده‌های وسیع را در برخورد به این مقوله تربیت نمود. آنها باید به این نکته حیاتی پی ببرند که منافعی که در رها کردن خود و جهان از تمامی اشکال ستم و استثمار - و در میان آنها، از ستم وارد بر زن - است. بنابراین، اولین گام برای حرکت در این مسیر، با فراتر گذاشتن از محدوده‌های سنتی، طرح بی‌وقفه مسئله زن و برخورد عمیق‌یابنده و همه‌جانبه‌تر بدان می‌باشد. این جهت‌گیری عمومی ماست.

اما در شرایط حاضر باید به عاملی توجه کرد که بر اهمیت مسئله زن می‌افزاید و بر آن تأکید مینماید، عاملی که باعث میشود این مسئله و ضرورت تاریخی حرکت بسوی حل آن، بیش از پیش در دستور روز قرار گیرد. مشخصاً این تشدید تضادهای جهان است که تعیین‌کنندگی و اهمیت مسئله زن را پیشرو پرولتاریای آگاه و مبارزه انقلابی توده‌های تحت ستم و استثمار برای زیر و رو کردن جهان امپریالیستی قرار داده است. وقتی از تشدید تضادهای جهان صحبت میکنیم بهیچوجه قصد جمله‌پردازی و اظهارات اغراق آمیز نداریم. آنچه در این مورد واضح بوده و دیگر همه بدان معترفند همان نکته‌ایست که در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بصراحت ابراز گشته است - اینکه شکافهای جهان عمیقتر و عمیقتر میگردد، جهان با فریاد طلب تحول میکند و بدنبال راهیست تا ساختار برپا شده بعد از جنگ جهانی دوم را با انفجار درهم شکند:

"جهان پس از جنگ دوم جهانی بسرعت در حال ازهم گسیختگی است. روابط اقتصادی و سیاسی بین‌المللی - تقسیم جهان - که در طول جنگ دوم و پس از آن برقرار شد بود دیگر منطبق بر نیازهای قدرتهای امپریالیستی مختلف نیست که بطور "صلح‌آمیز" امپراتوریهای سودشان را گسترش و بسط دهند؛ در حالیکه دنیای پس از جنگ دوم شاهد تغییرات مهمی در نتیجه برخوردهای بین امپریالیستها و بالاخص در نتیجه مبارزات انقلابی بوده، امروز این تمام شبکه مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامیست که زیر سؤال رفته است. ثبات نسبی قدرتهای اصلی امپریالیستی و رونق نسبی معدودی از کشورها که بر خون و فلاکت اکثریت مردم و ملل استثمارشده جهان بنا شده بود در حال ازهم پاشیدن است. "

* بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - اردیبهشت ۱۳۰۳
علائم این وضعیت در همه‌جا نمایان است. تبارزات چرکین و جنایتکارانه این سیستم و کلیه تضادهایش به نقطه غلیان رسیده‌اند. این جهان بالاخره متحول خواهد شد و شکل این تحول انفجاری خواهد بود - یا از طریق جنگ امپریالیستی و یا

حقیقت: علی تاریخ جدید، کمونیستها و زنان انقلابی آگاه مبارزه‌ای سرسختانه و دشوار را بکرد مسئله زن به پیش برده‌اند، آموزگاران پرولتاریای جهانی مباحث و مجادلات مشخصی را به این مسئله اختصاص داده‌اند. زنان انقلابی در میدان نبرد طبقاتی با نثار خون خویش، روز زن و موجودیت اجتماعی - سیاسی این نیروی قدرتمند را رسمیت بخشیده‌اند، لیکن قوای ارتجاع و امپریالیسم، نگهبانان نظام پوسیده ستم و استثمار، به یاری نظریه‌پردازان و برنامه‌ریزانشان به تطفله و لوٹ کردن تمامی این مبارزات و دستاوردها پرداخته و سیاست سرکوب را بگونه‌ای پوشیده‌تر، مزورانه‌تر و نتیجتاً موثرتر دنبال نموده‌اند. امروز بسختی میتوان حکام مرتجع یا امپریالیستی را پیدا کرد که بطور لفظی از "آزادی و حقوق اجتماعی زنان" دفاع نکنند. امروز نمایندگان نقابدار و آشکار بورژوازی مبارزه زنان در راه رهایی را "محرّم می‌شمرند" و بسیاریشان به سنت برگزاری روز زن "ارج می‌نهند" تحت چنین شرایطی، برخورد پرولتاریای آگاه به این مسئله چگونه باید باشد؟ مرز تمایز میان خط پرولتری اصیل با مدافعین دروغین رهایی زن چگونه ترسیم میگردد؟

جواب: مقوله ستم بر زن در جامعه طبقاتی و چگونگی برخورد پرولتاریای آگاه به این مسئله را می‌باید مورد بازبینی قرار داد. صیقل دادن سلاح مبارزه آگاهانه انقلابی بمنظور زیر و رو کردن جهان ستم و استثمار امپریالیستی نمیتواند جدا از پالایش و تحول انقلابی دیدگاهها، برخوردها و ایده‌های کمونیستهای انقلابی نسبت به تک تک مظاهر و جوانب نظام جنایتکارانه موجود و در این میان، به ستم بر زن بعنوان جنبه‌ای بس مهم از این سیستم استثمارری صورت پذیرد. بیانیید در همینجا یک جهت‌گیری عمومی را برای کل این بحث مشخص سازیم، و آن اینکه ما کمونیستها باید برخوردی کیفیتاً متفاوت را نسبت به این مسئله ارائه دهیم - برخوردی کیفیتاً متفاوت از برخوردهای سنتی. اگر قرار است در حرکت پرولتاریای آگاه چیزی بمثابة سنت در نظر گرفته شود، همانا نقی تمامی عادات و سنتهاست. سنت کمونیستی معنایی جز رهایی از قید و بند سنت ندارد. در طرح و برخورد به مسئله زن و ستم بر زن نیز می‌باید مرتباً به عمق رفت، شرایط را زیر و رو کرد، و به درکی همه‌جانبه‌تر و طرّق موثرتر مبارزه دست یافت،



پوستر دعوت به تظاهرات روز جهانی زن (سال ۱۳۵۷) که از سوی جمعیت زنان مبارز - تشکیلات دمکراتیک انقلابی زنان که تحت رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران قرار داشت - منتشر گردید.

آن، از زندان خانه و عقاید کهنه رها شده و به بازی کردن نقش فعال سیاسی و انقلابی در جامعه پرداخت بخانه باز گردانده شده‌اند. این درست است که بسیاری از سنن کهنه و ارتجاعی مانند ازدواج اجباری، محروم کردن زنان از شغل و تحصیل، اتوریته مطلق پدر، برادر، شوهر بر زن و ایده‌های یوسیده‌ای مانند اینکه هدف يك زن در زندگی ازدواج است و بچه‌دار شدن و پیشرفت شوهر و فرزندش، و اینکه ارزش وی با این چیزها سنجیده میشود و امثالهم، که با انقلاب ضربات محکمی خوردند دوباره پس از شکست موقتی انقلاب چانی تازه گرفتند. اما اینگونه ایده های کهنه هرگز جایگاه سابق خود را در ذهن توده ها باز نخواهند یافت. بسیاری از زنان که تا مدتها موقعیت بردگی زنان را بخشی از ساختار اقتصادی و مناسبات اجتماعی ستکرانه نپدیدند شروع به فهم این حقیقت کردند. بسیاری دیگر که بدلیل ناآگاهی و در عکس العمل به فرهنگ و ارزشهای منط امپریالیستی به موضع وابسگرا و فتودالی [و هانقدر ارتجاعی] در مورد زنان افتاده بودند و تحت تاثیر دیدگاه آخوندها و جریانات سیاسی مذهبی قرار گرفته بودند، اینک بیش از هر زمان دیگر آماده پذیرش این درک هستند که این دیدگاهها موقعیت بردگی زن را بشکلی دیگر بازتولید میکند و در واقع، هیچ نیست مگر موعظه بازگشت به ارزشهای هزار سال پیش تحت عنوان رهائی از نکبت و کثافات، و رنجها و ارزشهای تحقیرآمیز سیستم امپریالیستی. میفهمند که این دیدگاه هیچ نیست مگر فریب و نیرنگ، و این ایدئولوژی طبقاتیست که به گذشته مینگرد - بورژوازی و خرده‌بورژوازی- و به ایده‌های کهنه و یوسیده دست می‌یازند.

اما تاثیرات سیاست سرکوبگرانه رژیم بروی زنان ستمدیده را می‌باید از يك زاویه دیگر هم مورد برخورد قرار داد، یعنی

بقیه در صفحه ۱۶

و يك برنامه سیاسی برای سرکونی سیستم و ارائه خطی م.لامی در ارتباط با جنبش زنان انجام میگرفت. بسیاری از کمونیستهای باصطلاح "کارگری" در مقابل مسئله چادر سکوت کردند. در حالیکه موظف بودند ماهیت این پوشش ارتجاعی که سبیل تحقیر زنان و اثری از آثار ستم بر زن است را بیرحانه برای همه زنان و مردان کارگر و دیگر اقشار ستمدیده افشاء میکردند. حال آنکه اینان حداکثر به اتخاذ این موضع بورژوادمکراتیک در غلتیدند که حمله خمینی باید محکوم شود زیرا آزادی و حق انتخاب پوشش را سلب میکند! بدین ترتیب نه تنها از فرصتی که برای افشای چهره کزیه این رژیم بوجود آمده بود حداکثر استفاده نشد، بلکه به انرژی انقلابی عظیمی که بیدان آمده بود- و رشد و تعمیقش مسلما بر کیفیت جنبشهای توده‌ای دیگر در سراسر جامعه تاثیر میگذاشت - نیز بدیده تحقیر نگریسته شد. اینها دقیقا ریشه در انحراف از اصول کمونیسم داشت.

حمله ارتجاع اسلامی به زنان، حمله‌ای ایدئولوژیک نیز بود. این تلاشی بود برای آلوده کردن توده‌هایی که با انقلاب بیدار شده بودند به سوم خرافه و مذهب. تا سپس آنها را خواب کرده و به تسلیم و اداریشان سازند. این حمله‌ای بود جهت متغرد کردن کمونیستها در میان مردم. و نیروهای کمونیست اصلی می‌بایست در تدارک ضدحمله، همه این حقایق را میدیدند. این تجربه یکبار دیگر نشان داد که داشتن خط درست بر سر مسئله (تا چه حد برای پرولتاریا حیاتی و تعیین‌کننده است و فقدان آن فی‌الواقع اسلحه انقلابی را کند میسازد.

رژیم حساب میکرد که با استفاده از اعتبار انقلاب و با عوامفریبی سیاسی و مذهبی میتواند بخش عظیمی از توده‌ها را در این رودرروئی منفعل نگاهدارد که تاحدی در اینکار موفق هم شد. اما این خیالی باطل بود که بتواند برنامه تعرض سبانه خود به زنان را سهل و آسان به پیش برد، زیرا همان انقلابی که این حکومت بر کرده‌اش سوار شد و بقدرت رسید، نیروی وحشتناکی را به عرصه مبارزه سیاسی کشانده بود. زنان ثابت کردند که ضعیفترین آماج حمله نیستند. پس رژیم بسرعت عقب کشید و سیاست تعرضی تدریجی را در پیش گرفت و پس از قلع و قمع =، نیروهای انقلابی و سرکوب وحشیانه هر نوع طغیان و شورش و هر علامتی از آن، بر شدت ابعاد تعرضش به زنان افزود. اما علیرغم تمام اینها، جمهوری اسلامی امروزه مجبور است بخش عظیمی از انرژی و توان ماشین سرکوبش را صرف متغفل کردن این نیروی وحشتناک جامعه کند. امروزه زنان از انفجاریترین اقشار جامعه‌اند و اینرا خوب میدانند. کدام جامعه معاصر را سراغ دارید که رژیم ارتجاعییش تا این حد نیروی سیاسی، ایدئولوژیک و انتظامی جهت سرکوب قشر زنان متمرکز کرده باشد؟ تلاشهای دیوانه‌وار رژیم خمینی در تشدید ستم و تحقیر زنان می‌رود تا نیروی را بپاخیزاند که مانند آتشفشانی منفجر شده و سیل کدازانش بدنبال رژیم روان گردد.

ح: تاثیرات سیاست طولانی و مداوم سرکوبگرانه رژیم علیه زنان را بر جنبش زنان، روحیه عناصر درگیر در آن، و بطور کلی بر جامعه چگونه میبینید؟

ج: شکی نیست که رژیم تا بحال تلاش زیادی بخرج داده تا بسیاری قیود گسیخته از دست و پای زنان در جریان انقلاب را دوباره برقرار و محکم سازد. و این هم واقعیتیست که بسیاری از زنان پیشرو و انقلابی که در دوره انقلاب و پس از

آن به زیاده‌دان تاریخ پرتاب کردند. اشک تساج ریختن برای زنان تحت ستم، یکی از ضرورت‌های مجاهدین است. چرا که آنان نیز میدانند بدون توده‌ها کاری نمیتوان کرد و بخش عظیمی از این توده‌ها زنانی هستند که دیگر وزنه‌ای مهم در عرصه سیاسی ایران محسوب میشوند. سازمان مجاهدین نمیخواهد خود را از این نیرو محروم کند. پس برای کانالیزه کردن بخشی از این نیرو در خدمت اهداف طبقاتی خود، بالاچار باید دست به یک رشته تلاشهای سیاسی بزند. اما طنز تاریخ را بنگرید: در همانحال که رهبران مجاهدین به سخنرانیهای غلیظ در مورد ترقیخواهی خویش در این زمینه مشغولند، بالاچار می‌باید به روشی موثر (با فداکاریهای رهبر و همدریف رهبرشان) این موضع تاریخی-جهانی جامعه طبقاتی را به زنان اعلام کنند که حتی در صورت رسیدن به مقامات مهم سیاسی و "رها شدن"، کماکان مشروط به مرد خود می‌باشند!

ج: انقلاب ایران شاهد حضور بسابقه زنان در حیات سیاسی و مقاومت جنبش توده‌ای زنان در مقابل رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، و در طرف مقابل شاهد سبیت و جنایات بسابقه حکومت در قبال زنان بوده است. به این مجموعه چگونه باید برخورد کرد، چه درسهای اساسی را می‌باید از این تجربه بیرون کشید؟ برخورد جنبش کمونیستی ایران به این جنبش و نیز به حرکت رژیم را چگونه ارزیابی میکنید؟

ج: بیاد داریم که ارتجاع تازه بقدرت رسیده در اسفند ما ۵۷ یعنی کمتر از یکماه بعد از قیام، حملات مرتجعانه خود را به زنان آغاز کرد. رژیم خیلی زود فهمید که خشم زنان از آتش جهنم نیز سوزانتر است، و موقتا عقب نشست. رژیم خمینی برای تحکیم خویش باید هر چه سریعتر دست بکار میشد تا روجه شورشگری و انقلابی که تمام جامعه را فراگرفته بود درهم شکسته و بزیر چنگالهای خود بکشد. ارتجاع حاکم اینکار را با حمله به زنان آغاز کرد. حمله به زنان، پیام بسیار روشنی بود به تمامی اقشار و طبقات تحت ستم و استثمار که رژیم خمینی قصد چه معامله‌ای با آنان دارد. متعاقب این حمله جنبش انقلابی و گسترده‌ای از زنان برآه افتاد. غلبه گرایشات اکونومیستی در میان کمونیستها و نداشتن خط درست در مورد مسئله زن مانع از آن شد که کمونیستها، حقیقت و اهمیت حمله رژیم به زنان را ببینند و آنرا بدرستی برای مردم افشاء کرده، ضدحمله قدرتمندی را سازمان دهند. حتی درون سازمان ما نیز گرایشی بود که این حمله را حمله‌ای به انقلاب، و گامی در راه تحکیم جمهوری اسلامی ندید. این بینش مسئله زن را کاملا منحل کرده و منفعتی برای طبقات تحت ستم و استثمار در سازماندهی یک ضدحمله قدرتمند برپای یک جنبش انقلابی بدون این مسئله مشاهده نمیکرد. این بینش غالب بر جنبش کمونیستی ایران بود و نمیتوانست بفهمد که جنبش انقلابی زنان چه خطر عظیمی برای خمینی، و چه پتانسیل عظیمی برای انقلاب بحساب می‌آید. پرولتاریای آگاه باید در این جنبش دخالت میکرد و نه تنها از طغیانگری زنان رزمجو و تمام خواسته‌های آنان در مقابل رژیم دفاع مینمود بلکه میباید سطح جنبش را ارتقاء داده و آنرا بمثابة بخشی از تدارک خویش در راه انقلاب رهبری میکرد. کمونیستها باید به مبارزه‌ای گسترده و عمیق بر سر مسئله زن در کل جامعه و بالاخص در میان طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار دامن میزدند. اگر چه میبایست با گرایشات بورژوا دمکراتیک درون جنبش زنان که صرفا مبارزه علیه برخی تبعیضات را بعنوان برنامه این جنبش ارائه میدادند مبارزه میشد، اما این مبارزه باید بر پایه یک تحلیل مارکسیستی-لنینیستی از جامعه

استفاده از آنان در ارکانهای سرکویکر یا بعنوان نیروی کار ارزان و تقریبا مفت جهت پیشبرد امور مساجد و تامین نیازهای جبهه‌های جنگ ارتجاعی مشاهده کرد. یا مثلا نمونه تاریخی این مسئله در کشورهای امپریالیستی را میتوان در تاریخ آمریکا جست. در آنجا شخصیتی وجود دارد بنام رز آچار بدست. این شخصیت بخشی از تاریخ تدارکات جنگی آمریکاست. امپریالیستها او را در جنگ دوم جهانی خلق کردند. او شخصیتی است که در صنایع نظامی کار میکند و واقعا از جان مایه میکذارد تا منافع ملی امپریالیستها تا حد ممکن سریعتر و همه‌جانبه‌تر برآورده شود. رز آچار بدست سریعتر از هر مردی کار میکند و با آچارش پیچ و مهره‌های سلطه امپریالیستی را محکم میسازد. شخصیت‌سازیهای اینچنینی تحت حکومت اسلامی نیز صورت میگیرد، البته با ویژگیهای که برخاسته از شرایط خاص ایران تحت سلطه امپریالیسم و اوضاع کمونیست. شخصیت‌های نظیر "زهرا خانم" یا "مادران نمونه‌ای" که فرزندان کمونیست و انقلابی خود را به دستگاه امنیتی رژیم معرفی می‌کردند، قرار بود چنین نقشی بازی کنند. و همانطور که پیشتر گفتیم تلاشهای نیز برای نمونه‌سازیهای مدرنتر از میان شخصیت‌های ارتجاعی توسط افرادی نظیر موسوی نضت‌وزیر صورت گرفته است.

یکی دیگر از تاکتیک‌های امپریالیستی، خصوصا در شرایطی که جنبش ستم‌دیدگان منافع استثمارگران‌شان را شدیداً بخطر می‌افکند، تلاش در معرفی رهبران و نمایندگانی وابسته بخود بعنوان نماینده ستم‌دیدگان -منجمله نماینده زنان- است. بخصوص در اوضاع امروز که زنان نیروی انفجاری عظیم و مہیبی را تشکیل میدهند، این تاکتیک بیش از پیش مورد استفاده قرار میگیرد. فی‌المثل در کشورهای امپریالیستی، برخی شخصیت‌های فمینیست علم میشوند تا بر خشم زنان مهار زده، از هدف‌گیری کل سیستم ستم و استثمار بازشان دارند و پتانسیل انقلابیشان را در بیراهه‌های اصلاح‌طلبانه و ارتجاعی کانالیزه کنند، تا برای سیستم اشکالی تولید نشود! اینگونه تاکتیکها فقط به مرتجعین حاکم و امپریالیستها محدود نشده و حتی نیروهای بورژوازی خارج از قدرت و در اپوزیسیون نیز برای فریب توده‌هایی که پتانسیل اینرا دارند که پایه اجتماعی پرولتاریا باشند] و بسج آنها با این هدف که خود بقدرت برسند] دست به اقداماتی اینچنینی زده و می‌زنند.

ج: مثلا مجاهدین؟

ج: بله، مثلا مجاهدین. مسئله معروف "انقلاب اپدولوریک"، انتصاب یک زن به رهبری سازمان، اشک تساج ریختن آنها بخاطر تحت ستم بودن زن، و اعطای "رهائی" به زن از جانب رهبری مجاهدین را در نظر بگیرید. اینها اگر چه با جاروجنجال سعی کردند موضع ارتجاعیشان بر سر مسئله زن را ترقیخواهی جلوه دهند اما با اعلام اینکه زنی که در موقعیت رهبری قرار میگیرد نمیتواند "مشروط به مرد دیگری باشد" در واقع بار دیگر حمایت خود را از موقعیت تحت سلطگی زن، و برتر بودن مرد اعلام کرده و به مردم وعده همان سیستمی را دادند که حق مردسالاری و سلطه مرد بر زن، نهادی بنیادین از آن است. اینکه زنان مجاهد و رهبران زن این سازمان راضی به چنین موقعیتی هستند و داوطلبانه بر آن کردن میگذارند، یا حتی خود مبتکر آن می‌باشند، تغییری در ماهیت ستکرانه و ارتجاعی این موضع نمیدهد. صحبت بر سر یک مناسبات اجتماعی معین و کنکرت است. مناسباتی که متعلق به جهان کهنه‌ایست که باید سرنگون شود و حامیانش نیز با

شرایط حاضر تاکید نموده و بارها و بارها خطر چرخش های ناگهانی در اوضاع کل منطقه و بهم خوردن توازن قوا بضرر آمریکا در این حیطه شدیداً پراهمیت استراتژیک، و باز شدن دست رقبای سوسیال امپریالیستمان را کوشزد کرده اند. این تاکیدات تا حد زیادی دست امپریالیسم آمریکا را در گسترش سریع دامنه ارتباطات با کمبرادورهای اسلامی بسته و عکس العمل سران جمهوری اسلامی را نیز برانگیخته است. اینان که خود را دانشا بدر و دیوار زده و بدنبال تکیه گاه میگردند، اینک با نگرانی وصف ناپذیری به اثبات دوستی، اعتدال و پراکاتیس در پیشگاه بلوک غرب برخاسته و در جهت "رفع شك" نسبت به کارآئی های خویش برآمده اند. امروز رفسنجانی که بزبان گویای ضعف و استیصال جمهوری اسلامی و نوکرمشی ارتجاع حاکم بدل گشته، ضجه کنان از امپریالیسم آمریکا کله گذاری میکند که:

"اینکارهای شما خیلی زشت است!...چند ماه قبل تصویب کرده اید که ولو بقدر کم اسلحه بیا برسد و حالا امروز تصمیم گرفته اید و مامور تعیین کرده اید که با اسلحه نرسد و این از يك رئیس جمهور و کاخ سفید و از نظامی که خود را ابرقدرت میدانند خیلی زشت است...افرادی که به این مسائل نگاه میکنند، بشما میخندند و [زبانم لال!] میگویند شما خرفت شده اید و نمیفهمید چگونه برخورد کنید. آن برخورد دیروزتان و اینهم برخورد امروزتان. " فکر پرستی خود را بکنید ارباب! اگر منطقه استراتژیک ایران و خلیج برایتان اهمیت حیاتی دارد و هیچ سازشی را بر سر این نقطه جایز نمیدانید، اگر ما نیز در اوج استیصال و پادرواژی بغاظر حفظ حاکمیت کمبرادوری خود به الطاف شما نیازمندیم، و اگر قبول دارید که حسن نیت خود را با محدود کردن دامنه نفوذ و فعالیت شوروی و عوامل و نزدیکانش، و با سرکوب وحشیانه انقلاب و انقلابیون اثبات نموده ایم، پس دیگر براه انداختن جاروجنجال و کند کردن سیر روند بهبود مناسبات چرا؟ سرعت امروز کفایت نمیکند، به همان شیوه دیروز برانید!

رفسنجانی برای آنکه راه را بر هر شك و شبهه ای ببندد و جای نگرانی برای گروهی از تحلیلگران امپریالیستی باقی نگذارد نکته ظریفی را پیش میکشد:

"این تناقض ها مناسب يك پیرمرد چون ریگان آنهم در پایان عمرش نیست....ریگان در بیانیه خود گفته است چون ما ایران را در تروریسم موثر میدانیم باید با ایران مخالفت کنیم. حال آنکه دو سه ماه قبل صریحاً

اعلام کرده بود و به دنیا گفته بود که از یکسال و نیم قبل سندی دال بر دخالت ایران در تروریسم ندارد...چطور میشود رئیس جمهور اینگونه حرف بزند. تنها عذری که ما میتوانیم از ایشان بپذیریم اینست که دچار فراموشی شده است. و در این سن البته طبیعی است که انسان فراموشی داشته باشد. در هر حال اگر عذرشان این باشد، عیب آن اینست که يك رئیس جمهور در سطح آمریکا [!] باید مطالبش را با مشاورینش چک کند و نباید مطالب را همینطور مقابل تریبون ارائه دهد. "

کیست که نداند خمینی حدوداً دهسال از ریگان پیرتر است و پایش بمراتب بگور نزدیکتر؟! آمریکائیه با بخریبی متوجه رمز و رموز موجود در حرفهای رفسنجانی هستند. حرف دل رفسنجانی اینست که در جمهوری اسلامی اگر بعضی اوقات برخی حرفها زده میشود، علت و ریشه ای محکم نداشته و باید به آنها بنابه باد هوا و نتیجه کهولت و بیماری نسیان برخورد کنید. باید جهت گیری کلی را در نظر بگیرید و به پراتیک واقعی کمبرادوری حکومت اسلامی توجه کنید. در ثانی، مطمئن باشید که شیوه کار در جمهوری اسلامی، چک کردن مطالب رهبری با مشاورین است و کمبرادورهای هوادار غرب از موقعیت و نفوذ کافی برخوردار هستند که خط و مشی و جهت گیری کلی هیئت حاکمه ایران را تعیین نمایند. بنابراین نگران پیشروی در مناسبات فی مابین نباشید و تحلیلهای خود را بر اطلاعات همه جانبه ای که ما در اختیارتان قرار میدهم، استوار کنید. وی سپس بنمایندهای از سوی حکام تهران با چاپلوسی تمام، مراتب ناخرسندی و ناسف خود را از تنگنایی که کاخ سفید و شخص ریگان در آن گرفتار شده اعلام نموده و میگوید:

"ما از اینکه باعث دردسر ریگان و کاخ سفید شدیم، خوشحال نیستیم. ما چنین قصدی نداشتیم [غلط میگردیم چنین قصدی داشته باشیم!] رسانه ها و حزب رقیب این وضع را ایجاد کردند. " آنچه مسلم است اینگونه خوش خدمتیهای رفسنجانی و شرکاء بازهم ادامه خواهد یافت و برنامه ریزیهای آمریکا و کلیه امپریالیستهای هر دو بلوک رقیب برای اعمال سلطه و کنترل بر منطقه خلیج و مشخصاً ایران نیز دنبال خواهد شد. در این میان، آنچه تمامی مرجعین و امپریالیستها را در تنگنا قرار داده و فشاری فزاینده را بر آنها اعمال میکند و عمل و عکس العملشان را برمی انگیزد، و آنچه دردسرهای ریشه ای را برای آنها بوجود می آورد، نه جنجالهای تبلیغاتیست و نه "فراموشکاری" و کهولت سران. دردسر واقعی در پیوستگی و کهنگی نظام و مناسبات استثنائی و ستکرانه ایست

که این جانیان نماینده اش هستند. کارکرد این سیستم مرتباً با خود تضادها، شکافها، جدالها و منازعات کوچک و بزرگ سیاسی و نظامی، و همینطور جنجالها و رسوائیهای نظیر ایران گیت یا گسترده تر از آن را پدید می آورد. این سیستم توده های عظیم تحت ستم و استثمار را مرتباً به مقاومت و مبارزه میکشاند و زمینه های عینی دردسری عظیم و اجتناب ناپذیر بنام انقلاب را برای امپریالیستها و مرجعین ستکر و چنانیکار فراهم می آورد. سرنوشت محتوم و نهائی این سیستم و نمایندگانش با انقلاب بنیادین، رادیکال و پیگیر توده ها تحت رهبری پرولتاریا و در جهت برقراری جهانی عاری از ستم و استثمار طبقاتی رقم خواهد خورد.

تعرض دفاعی!

موسوی کوند و رفسنجانی مکار يك چیز را راست میگویند: جمهوری اسلامی پیشاپیش حساب ادامه جنگ ارتجاعی در سال ۱۳۶۶ را کرده بود. مردم نخست با جاروجنجال و لاف زنی سران حکومتی پیرامون حمله نهائی و سال سرنوشت و امثالهم، از آغاز سال ۶۵ روبرو شدند. این موج تبلیغاتی تا شروع عملیات کربلای ۵ در زمستان گذشته ادامه یافت. بعد از شروع این عملیات و پیشرویهای که بسست بصره صورت گرفت و سپس سد شدن این حملات، خرازی مدیر تبلیغات جنگ رژیم از این صحبت کرد که هدف از این عملیات نه فتح مناطق وسیعی از خاک عراق - مشخصاً بصره - بلکه ضربه زدن به ماشین جنگی این کشور است. از سوی دیگر، همزمان با ادامه کربلای ۵ ایران با توپ باران برخی مناطق مسکونی عراق عملاً دور جدیدی از "جنگ شهرها" را آغاز نمود. بدین معنی که یکبار دیگر عملیات نیروی هوایی عراق را از حیطه خلیج و بمباران نفتکشها بدون خاک ایران و کشتار وحشیانه مردم هل داد. نه آن تبلیغات کوشخراش چندین ماهه در مورد حمله نهائی بردلیل و اتفاقی بود، و نه این تاکتیک نظامی در مورد حملات بعب افکنهای عراقی. هر دو اینها در خدمت سیاست کلی جنگ جمهوری اسلامی با توجه به ضعف و استیصال بی حدوحصرش قرار داشته و با هدف جوابگویی به ناتوانیهای مشخص رژیم سازماندهی شده بود. جمهوری اسلامی برای ادامه جنگ ارتجاعی از دو معضل رنج میبرد - معضلاتی که همچنان موجودند.

اولاً: ناراضیتهای عمومی و هرچه بی پایه تر شدن رژیم که تبلور خود را در انزجار عمومی از جنگ ارتجاعی و عدم شرکت - و فرار - جوانان در جبهه ها نشان داده و میدهد.

ثانیاً: کمبود منابع مالی. منابعی که بتواند شکم ازدهای سیری ناپذیر جنگ پرتلفات و

با توجه به این پتانسیل انقلابی که امتحان خود را در صحنه انقلابی عظیم پس داده، دوباره به این سؤال برگردیم که ما کمونیستهای انقلابی چگونه به مسئله برخورد میکنیم و چه دورنمایی را برای حل مسئله زن تصویر مینماییم؟ ملاحظات نهائی ما در این مورد چه جایگاهی دارند؟ معیار و محک ما برای سنجش پیگیری و اصالت حرکت سایر نیروهای طبقاتی بر سر این مسئله چیست؟

ج: پیش از هر چیز باید بگویم که حل مسئله زن، يك تحول کیفی است و نه کمی، بدین معنا که این ستم بخشی از بنیان و اساس جامعه طبقاتی بوده و چنان بخش لاینفکی از آنست که مسلماً بدون انجام تحولات کیفی در مناسبات موجود این ستم ریشه کن نخواهد شد. بر همین راستا باید تاکید کرد که مثلاً تعداد مبارزین زن در يك تشکیلات، یا تعداد زنان فعال یا جنگجوی انقلابی بخودی خود معیاری برای صحت خط سیاسی -ایدئولوژیک يك نیرو در مورد این مسئله مشخص و درستی جهت گیری و برنامه عملی در راستای حل این مسئله نیست. مهمتر و تعیین کننده تر از هر مقوله دیگر، مسئله خط است. کیفیت خط در ارتباط با مبارزه طبقاتی و کیفیت خط در رابطه با مسئله زنان را باید معیار قرار داد. این مسئله با تعداد حل نمیشود. البته وقتی خط کیفیتاً انقلابی پرولتاری در میان باشد، مبارزه مشخصی برای تبدیل این کیفیت به کیت لازم است. در صورت فقدان این مبارزه، کیفیت نیز نهایتاً انحطاط کشیده خواهد شد. اگر کیفیت خطی خوب باشد دیر یا زود سربازان خود را گرد خواهد آورد. زنان و مردانی مسلح به درکی عمیق و برخوردی پیگیر و همه جانبه، جهت متحول کردن تمامی جوانب و مناسبات جامعه -منجمله مسئله زن- بیخ خواهند شد و ارتش عظیم انقلاب را تشکیل خواهند داد. و این کاملاً ضروریست که ارتش بزرگی را تشکیل دهیم، چرا که میباید دشمن را هم از نظر ایدئولوژیک و هم از حیث نظامی مغلوب سازیم. بنابراین اهمیت جنبه کمی را در پرتو اساسی بودن و تعیین کننده بودن جنبه کیفی باید در نظر گرفت و معنا کرد. کیفیت -محتوای طبقاتی- هر خطی را باید با "۲ گسست و ۴ سرنگونی" که مارکس در "مبارزه طبقاتی در فرانسه" شرح میدهد اندازه گیری کنیم. باید ببینیم که هر خطی چگونه به این ۲ گسست و ۴ سرنگونی برخورد میکند. مارکس نوشت که انقلاب کمونیستی نیازمند دو گسست رادیکال است: گسست رادیکال از مناسبات موجود مالکیت، و گسست از ایده ها و روینای منطبق بر این مناسبات. او خاطر نشان ساخت که سوسیالیسم اعلام ادامه دار بودن انقلاب است، که این بمعنای واژگون ساختن تمامی تالیفات طبقاتی و واژگون ساختن تمامی مناسبات تولیدی که این تالیفات از آنها نشئت میگیرند، و خصوصاً واژگون ساختن تمامی مناسبات اجتماعی که بر این مناسبات تولیدی استوارند، و بالاخره واژگون ساختن تمامی ایده های منتج از این مناسبات اجتماعی است.

بنابراین، هر ۴ سرنگونی -سرنگونی، ۴ کلیت- ضروریست. بقول مارکس، این جوهر دیکتاتوری پرولتاریا در دوره گذار میباشد. این نکته، بعدها بطور برجسته و چشمگیری توسط کمونیستهای انقلابی تحت رهبری ماو در جریان نبردهای حاد انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در چین پیش گذاشته شد. آنها بر ضرورت ۴ سرنگونی برای تکمیل وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا در دوره گذار تاکید داشتند. مسئله زن نیز دقیقاً در این دو گسست و چهار سرنگونی میگذرد و بخش لاینفکی از آنست.

قرار دادن این تاثیرات بر متن شکست موقتی انقلاب. این شکست و تحکیم نسبی رژیم برای دوره ای کوتاه، راه را بر جهت کم کردگی ایدئولوژیک سیاسی در بین بسیاری از توده های که با انقلاب بدون زندگی سیاسی کشیده شده بودند، باز کرد. آنها بثنهائی قادر به تحلیل صحیح از تغییر و تحولات نبودند و نمیتوانستند بفهمند که چرا رژیم خمینی قادر شد از درون سالیهای توفانی ۶۱-۶۰ سالم بدر آید. رژیم با وارد آوردن ضربه به سازمانهای انقلابی، رُست قدر قدرتی خود را کامل کرد. بواسطه این دلایل بود که کشش عظیمی در جنبش توده ای برای چرخش به عقب نسبت به ارزشها و سیاستهای انقلابی ایجاد شد. این ناشی از سرخوردگی و غیرممکن جلوه کردن انقلاب در نظر توده ها بود. در بعضی موارد این کشش بشکل مبارزه در راه "اهداف ممکن"، مبارزه در "اشکال ممکن" و "واقع بینانه" ظاهر گشت. بسیاری از زنان که علیه رژیم شاه و نیز علیه جمهوری اسلامی مبارزه کرده بودند، پس از این دوره به "صلح" با رژیم و کل جهان امپریالیستی تن دادند. نه اینکه آنها تصور که رژیم و نیز نادمین از مبارزه انقلابی ادعا میکنند "بسر عقل" آمده و "واقع بین" شده باشند، بلکه بسیاریشان تحت فشار اوضاع دیگر تاب و توان تحمل نداشته و بدنبال آن بودند که از حالت "غیرقانونی" و "سرگردانی" خارج شوند. حتی بسیاری آگاهانه تصمیم گرفتند که "فعلاً" سر و سامانی بگیرند تا ببینند بعد چه میشود: دانشگاهی، شغلی، و البته برای خیلی از آنها، تشکیل خانواده ای. اما علیرغم اینکه نیاتشان چه بود، به حکم قوانین دیالکتیک، پس از جندی افکارشان نیز عموماً شد و به افرادی کیفیتاً متفاوت بدل شدند. بسیاری از زنان طفیلنکر به "خانه داران مطیع" و "مادران متعددی" بدل شدند که بفکر پیشرفت شوهر و خانواده خود هستند. خیلی از آنها به لشکر انحلال طلبان وقیح و اردوی ضدانقلاب نیویستند، اما از آنجا که دست از مبارزه انقلابی برداشته بودند، ارزشهای غالب بر جامعه، بینش و عملشان را شکل داد. دوره شکست موقت انقلاب اینگونه از میان زنان قربانی گرفت.

ج: همانطور که گفتید انقلاب ۵۷ بخوبی نشانگر نقش عظیمی بود که زنان میتوانند ایفا کنند. خیزش خودبخودی زنان باعث شد که قید و بندهای اجتماعی بسیاری بلرزه درآید، یا از هم گسسته شود. ستدیدیگان سراسر جهان با دیدن تصاویر زنان انقلابی ایران و شرکت قهرمانان شان در نبردهای خیابانی -با سلاح هائی که در دست داشتند- شور انقلابی میکردند. این تصاویر در همه جا شادی و شوق برمی انگیزت. آن شخصیتی که توسط ماکسیم گورکی در رمان مادر ترسیم شده را میشد در چهره زنان ایران دید. دیدیم که این زنان انقلابی ارزشهای کهنه زن بودن را بدور افکندند، آن چهره و پوششی که تمام عمر بعنوان تبارز "طبیعی" زن بودن بدان عادت کرده بودند را به یکباره دگرگون ساختند. گذراندن وقت در خانه و خانواده و محل کار، جای خود را بروی آوردن به خیابانها -به تظاهراتهای خونین و میتینگها- داد. رفتار "آرام و احترام برانگیز و خانمانه"، جای خود را به شرکت فعال در بحثهای سیاسی، درگیریهای خونین خیابانی و اسلحه بدوش کشیدن در کوهها داد. آرامش "ذاتی زنانه"، جای خود را به خشمی سوزان و درنده داد. جامعه با حیرت به جایگاه و حرکت زنانی مینگریست که "قرار بود" در صورت شرکت در گردهم آئینهای سیاسی توسط شوهر، پدر یا برادر خود همراهی شوند و در گوشه ای دست به سینه و محترمانه فقط گوش دهند، اما اینک مشتها و انگشتهای تهدید آمیز زنان بود که در فضا میچرخید و جامعه را به تعجب وامی داشت.

رویزیونیستها و مسئله زن

خلاصه آنکه، ۱/۵ کسست و ۳/۵ سرنگونی فایده ندارد. ۲ کسست، ۴ سرنگونی: باید بدنبال اینکار رفت، در همه برخوردها و مبارزات این وظیفه را مبنای جهت گیریها قرار داد، باید در مورد این وظیفه دقیق و عمیق شد. در مورد مفهوم و نیز چگونگی پیشبرد آن تحقیق کرد. شماره آنرا مطرح نمود و در این مورد کوتاه نیامد. فقط با بردن این مسئله بطور همه جانبه و مداوم به میان توده های ستدیده است که نیروی پیشاهنگ پرولتری میتواند سطح آگاهی سیاسی آنها را بطور موش و واقعی ارتقا داده و رسالت انقلاب را برایشان روشن سازد. ستدیدگان جهان باید این نکته را درک کنند که وظیفه پرولتاریا بدست آوردن آن بخشهایی از حق بورژوازی که استثمارشوندگان از آن محرومند نیست. پرولتاریا بدنبال آن نیست که سهمی برابر از حق بورژوازی داشته باشد. ما کمونیستهای انقلابی با صدای بلند اعلام میکنیم که پرولتاریا بدنبال جایی در زیر این آفتاب برای خود نیست، بلکه میخواهد مدار چرخش زمین را عوض کند. ما خواهان متحول کردن این جهان کهنه ایم، مسئله اینست. بنابراین مفهوم ۴ سرنگونی، کسست کامل از چارچوب جامعه طبقاتیست و حل مسئله زنان نیز بخشی از این کسست است. بعلاوه، حرکت برای حل این مسئله، جزئی از نیرویست که بخش بس مهمی از قوه محرکه متحول ساختن و به پیش راندن جامعه را تشکیل میدهد. در واقع، برخورد ما به مسئله زن، نه يك برخورد اخلاقیست، و نه بحثی ما در این مورد بحثهایی راسیونالیستی. ما استدلالی کاملا عملی ارائه میدهم. ما با این مسئله مشخص دست و پنجه نرم میکنیم که آیا ستم زنان از دوش معه بشری برداشته خواهد شد یا نه؟ و این دو برخورد با هم تفاوتی کیفی دارند. زنجیر ستم طبقاتی که جامعه بشری را احاطه کرده از حلقه های متفاوتی تشکیل گشته است. اگر هر يك از این حلقه ها بر جای بماند و در هم شکسته نشود بدان معناست که زنجیر ستم هنوز بجای خود باقیست. به تعبیری میتوان گفت که اینها حلقه هائی موله هستند و خود را بازتولید میکنند. اگر پرولتاریا برخوردی پیکیر به يك به يك حلقه ها و همچنین به کل این زنجیر نداشته باشد، خود ضامن بازتولید تمامیت زنجیر خواهد شد. این مسئله را میتوان به رابطه انقلاب در يك نقطه از جهان و رهائی يك جامعه مشخص از يكطرف، با مقوله انقلاب جهانی و فتح كل جهان از طرف دیگر تشبیه نمود. هر خطه ای که تحت حاکمیت بورژوازی بجای بماند نقطه ایست که از آنجا طبقه استثمارگر خواهد کوشید رجعت خویش را به مواضع از دست رفته سازمان دهد و جریان انقلاب جهانی را عقب بزند. به همین خاطر، پرولتاریا نمیتواند بدون رها کردن تمام بشریت، خود را رها کند و باید به جامعه رها شده بنابه پایگاه سرخی برای پرولتاریای بین المللی و برای فتح كل جهان نگاه کند. باید بر این مسئله تاکید کرد که چنین برخوردی بر اساسی علمی و عملی استوار است، زیرا هر جنبه از جهان (جوانب اجتماعی یا ایدئولوژیکی، رومانی یا زیربنائی، و نیز جغرافیائی) که فتح نگشته باشد میتواند هویت كل پدیده را عوض کند، هویت نوینی برقرار سازد، زیربنای ستم را برای رجعت مناسبات ستکرانه طبقاتی گسترده ساخته و باعث عقبگردی عظیمتر و گسترده تر در بعد جهانی شود. با در نظر گرفتن تمام این مسائل، میتوان شباهتی میان ضرورت و جایگاه انترناسیونالیسم پرولتری با برخورد پرولتری به مسئله زن ترسیم نمود. هر دو اینها، بخشهایی لاینفک از امر رها کردن بشریت از ستم و استثمار طبقاتی و حرکت در جهت فتح جهان میباشند. اینهاست معیار و محك ما برای سنجش خط هر عنصر و هر نیروی اجتماعی در قبال مسئله زن. پرولتاریای انقلابی مرز تمایز خود را با سایر نیروهای طبقاتی روی این اصول استوار میکند.

کردستان را يك روستائی عقب مانده که هنوز افکارش در بند و زنجیر ایده های کهنه و پوسیده متعلق به طبقات مرجع و مناسبات فئودالی است هم میتواند اقامه کند. بر مبنای این تحلیل، بالاجبار تا زمانی که فقر اجتماعی وجود دارد توده های مردم چاره ای جز تن دادن به این جنایات ندارند!

از تئوری و تجارب پیشین و جوامع دیگر سخن نیکوئیم، به ایران نگاه کنید. انقلاب ایران بطور عینی بهمه نشان داد که چگونه انقلاب، مبارزه انقلابی میتواند در عرض مدت کوتاهی ضرباتی محکم بر بسیاری از مناسبات کهنه و ارتجاعی - منجمله جوانب کوناکونی از موقعیت ستدیدیکی زن- وارد آورد، در حالیکه هنوز فقر توده ها برطرف نشده بود و نشد. با آغاز مبارزه مسلحانه در کردستان، با کشیده شدن توده های روستائی بدرون زندگی سیاسی و انقلابی در بسیاری از مناطق این خطه - منجمله به روستاها-، افکار و ایده ها و سنن کهنه (از قبیل زن به زن کردن) بقیه در صفحه ۱۸

رویزیونیستهای راه کارگر در مقاله ای تحت عنوان "مبارزات زنان در کردستان را سازمان دهیم" پاره ای از نظرات بورژوا- فئودالی خود را در مورد مسئله زن منعکس کرده اند. بطور مثال راه کارگر به اظهار نظر در مورد مسئله "زن به زن کردن" در کردستان پرداخته مینویسد: "فقر شدید روستائیان که موانع زیادی را در جهت تشکیل خانواده جدید و تامین مایحتاج آن [که] دلیل سنن اجتماعی بدوش مردان قرار دارد، باعث گردیده که مردان برای نپرداختن یا تعهد نکردن به پرداخت هزینه های سنتی از قبیل مهریه و شیریه و خانواده زن نیز برای تحمل نکردن مخارج چهریزه اقدام به تعویض خواهران خود مینمایند." و ادامه میدهد که زنان "...دلیل فقر شدید اجتماعی اغلب از انتخاب همسر آینده خود محرومند." [ریگای کریکار ۳۱-]

چنین تحلیل "داهیهانهای" از علل موقعیت تحقیر و شکنجه و سرکوب زنان و معامله آنان همانند حیوانات در روستاهای

امروز در عصر امپریالیسم- ما میتوانیم در افق، آینده درخشانی را ببینیم که برای اکثریت مردم بوجود خواهد آمد: یعنی سوسیالیسم و سپس جهان کمونیستی. جهانی که در آن طبقات، استثمار و ستم و انقیاد بخشی از جامعه توسط بخشی دیگر سرانجام محو خواهد شد. جهانی که دستیابی به آن بدون محو ستم بر زنان امکان پذیر است. مبارزه علیه این ستم بخش بسیار مهم و حیاتی از درهم شکستن سیستم سرمایه داری میباشد. ما نمیتوانیم منتظر آینده شویم تا "کمونیسم سر رسد و این سیستم از بین برود." بدون مبارزه برای محو این ستم کمونیستی در کار نخواهد بود. بگف آوردن آن آینده درخشان فقط از طریق مبارزه قاطعانه و سازش ناپذیر علیه سیستم سرمایه داری و ستمی که این سیستم در هر عرصه ای بر مردم وارد میکند، امکان پذیر خواهد بود و مهمترین اینها، ستم بر زنان است. هدایت جامعه در جهت این آینده درخشان وظیفه تاریخی پرولتاریاست. حرکت بسوی این آینده میباید توسط پرولتاریا و حزبش رهبری گردد. باید پرولتاریا و حزبش توده ها را نسبت به منافعشان آگاه کنند و آنها را در مبارزه علیه هر تظاهراتی از ستم بر مردم بطور کلی، و بخصوص ستم بر زنان هدایت نماید.

ضربات محکمی خورد و نفوذ خود را به میزان زیادی از دست داد. این خود دلیلی بر آن است که ستم بر زنان ناشی از فقر نیست. سن اجتماعی زاده "فقر اجتماعی نیستند بلکه این سن و خود فقر زاده مناسبات ستمگرانه و استثمار است و به آن خدمت میکنند. انقیاد زن توسط مرد محصول تکامل اجتماعی بشر است. این موقعیت با زاده شدن جامعه طبقاتی و همراه با آن بظهور رسید و قبل از آن برای دهها هزار سال مناسبات اجتماعی بین زن و مرد، مناسبات میان تحت ستم و ستمگر نبود. مناسبات ستمگرانه و افکار و ایده‌های کهنه در ارتباط با زنان بخشی از زیربنای و رویای نظام حاکم ستم و استثمار - و بطور کلی سیستم امپریالیستی حاکم بر جهان است.

اینکه يك كانال توليد و بازتوليد اين ستم، خود ستمديدگان - مردان طبقات تحت ستم - هستند و ایده‌های کهنه در میانشان رواج دارد، از ماهیت ارتجاعی آن و لزوم مبارزه بیرحمانه با آن ذره‌ای نیکیاهد. راه کارگر به کنار، ذره‌ای توجیه‌گری اپورتونیستی و سازش کردن با این ستم و تحمل آن هیچ نیست مگر همکاری با نظام طبقاتی حاکم و طبقات حاکم. و حقیقت امر را نیز به همین صورت باید به توده‌ها شرح داد و با آنها مبارزه کرد تا این زنجیر ایده‌ها و اعمال ارتجاعی را که ستمگرانشان بدور مغز و دست و پایشان بسته‌اند، پاره کنند. باید به توده‌های کارگر و دهقان که انزجار خود را از بدبختیها و نکبتهای ارمغان این سیستم ابراز میکنند و خواهان مبارزه علیه ستم و استثمار هستند، به توده‌هایی که جانشان از جنایات و کثافات به لب رسیده گفت که نمیتوان علیه اشکال گوناگون ستم و تحقیر و سرکوب مبارزه کرد ولی يك شکل از آن را معاف نمود! چگونه میتوان ضد برده‌داری مبارزه کرد اما خود صاحب برده بود؟ ستمديدگان چگونه میتوانند تبعیض بین ملل و ستم ملتی بر ملت دیگر را از بین ببرند اما در همانحال هرکدام

در حال ستم بر فردی دیگر - زن- باشند و نیمی از ستمديدگان نیمی دیگر را در بند و زنجیر مالکیت خود داشته باشند؟ خیر، برای ستمديدگان ارباب برده‌ای دیگر بودن افتخار نیست، ننگ و خجالت است. عامل چنین ستمی بودن خدمت به دستکاه ظلم و ستم و استثمار است، خدمت به رژیم خمینی است.

راه کارگر میگوید که زن کرد باوجود آنکه مبارزه میکند "اما از هیچيك از حقوق اجتماعی خود برخوردار نیست. او تنها شاهد و ناظر سرنوشت خویش است و تقریباً حق هیچگونه تصمیم‌گیری را ندارد مگر آنجا که به حکم ضرورت ناکزیر برای امرار معاش خانواده یا دفاع از زادبوم خود وارد کود مبارزه گردد و تازه پیروزی در این مبارزه نیز حتی برای او ایجاد نمی‌نماید." و در ادامه مینویسد: "...حتی تا مدتها پس از سرنگونی رژیم فقها دلیل عقب ماندگیهای تاریخی و سنتی زن کرد نمیتوان انتظار داشت حقوق او، حقوقی که خود او باید بر آن واقف شود و این مستلزم فراگیری و درهم شکستن سنن و آداب کهن و پوسیده توسط خود اوست، تامین گردد."

راه کارگر بقول معروف میگوید "گره را دم حمله بکشد" تا زنان مبارز و انقلابی کرد توقعات "زیاده از حد" از سرنگونی رژیم فقها و بسرکارآمدن فرضی رویزیونیستهای نظیر راه کارگر نداشته باشند. باید این نکته را روشن کرد که اگر مبارزه‌ای با شرکت توده‌های ستم‌دیده برپا شود ولی حتی با پیروزیش هم حلقه‌ای از زنجیر ستم شکسته نشود، قبل از هر چیز این نشان دهنده ایدئولوژی و سیاست غالب بر آن مبارزه خواهد بود. این مبارزه‌ایست که بورژوازی رهبری آنرا دارد و بالطبع توده‌های درگیر در آن را تا بدان حد آگاه ساخته و انرژی انقلابیشان را رها کرده که برای سواری گرفتن و رسیدن بقدرت لازم دارد! از اینگونه مبارزات را تاریخ کردستان بسیار تجربه کرده و اکنون نیز در حال تجربه

آنتست. برخلاف آنچه راه کارگر میخواهد وانمود کند - و منافع آنان را با ارزشهای اجتماعی و طبقاتی ایجاد میکند که چنین فرهنگ منطبق بر نظام ستم و کند-، اشکال این نیست که استعمار خود انباشته کند زنان کرد "عقب ماندگیهای تاریخی و سنتی" دارند، اشکال این نیست که در آن مبارزه‌ایست که حتی پیروزیش هم "حق برای آنها ایجاد نمیکند"، اشکال اینجاست که رهبری چنین مبارزه‌ای در دست طبقات از نظر تاریخی عقب مانده است و نه پرولتاریا و حزبش! اهداف این مبارزه به همان اندازه طبقات به رهبری‌کننده‌اش از نظر تاریخی عقب مانده است. بنابراین "حقوق حقه" زنان کرد در پیوستن ناگسستن با مبارزه برای سرنگون کردن رهبری طبقات بورژوا از راس این مبارزه و برافراشتن پرچم پرولتاریای انترناسیونالیست قرار دارد. برای رهائی واقعی باید تحت خط و برنامه این نیرو مبارزه نمود.

تبلیغ و اشاعه ایده فتودالی و بورژوازی "جایگاه طبیعی" زن توسط راه کارگر بطور زیرکانه‌ای انجام میگردد. توجه کنید: "زنان کرد در حمایت از نیروی پیشمرگه، تامین مایحتاج آنان، نه در خانه که حتی در کسین‌گاههای آنان انرژی فراوانی مصرف میکنند، در این زمینه زن کرد نه تنها آذوقه و محل استراحت پیشمرگان را تامین مینماید بلکه حتی گاه شستن لباس آنها را نیز تقبل مینماید" و البته برای اینکه واقعیات را کامل منعکس کرده باشد، ادامه میدهد که: "...حتی بسیاری ... بصوف جنبش مسلحانه" می‌پیوندند.

موقعیت و جایگاه زن در جامعه طبقاتی حتی در جامعه مدرن سرمایه‌داری - یکی از مهمترین بنیادهای آنتست. ستم بر زنان، ایدئولوژی برتری مرد، خوار شمردن و تحقیر زنان، درگیر بودن زن در کار فرساینده و خردکننده خانه، جزء لاینفکی از نظم ستم و قانون استثمار تمام جوامع طبقاتی - از برده‌داری تا سرمایه‌داری - است. بخش مهمی از تبلیغات و آموزشی که مرتجعین و

موقعیت و جایگاه زن در جامعه طبقاتی حتی در جامعه مدرن سرمایه‌داری - یکی از مهمترین بنیادهای آنتست. ستم بر زنان، ایدئولوژی برتری مرد، خوار شمردن و تحقیر زنان، درگیر بودن زن در کار فرساینده و خردکننده خانه، جزء لاینفکی از نظم ستم و قانون استثمار تمام جوامع طبقاتی - از برده‌داری تا سرمایه‌داری - است. بخش مهمی از تبلیغات و آموزشی که مرتجعین و

امپریالیستها به توده‌ها میدهند تا آنان را با ارزشهای اجتماعی و فرهنگی منطبق بر نظام ستم و استعمار خود انباشته کند عبارتست از آموزش در مورد جایگاه "طبیعی" زن در جامعه. حتی زمانیکه توده‌ها بحرکت و مبارزه درمی‌آیند نیز، این ایده ارتجاعی در مورد جایگاه و وظایف "طبیعی" زن برای اعمال نفوذ بحرکت درمی‌آید. اینکه زنان کرد بطور خودبخودی در حیطه همان وظایف "طبیعی" خود به پیشمرگه کمک میرسانند چیز است که راه کارگر باید

تصمیم کند، ولی چیزی نیست که پیشمرگان انقلابی باید به آن تن بدهند. آنها بهیچوجه نباید اجازه دهند که زنان روستایی لباسهای آنها را بشویند و نباید به این مسئله تن دهند که زنان در چارچوبه آن وظایف "طبیعی" که نظم ارتجاعی موجود برایشان تعیین کرده، به مبارزه انقلابی خدمت کنند. آن مبارزه‌ای که ارزشهای جامعه طبقاتی را بازتولید کند مبارزه انقلابی نیست. وظیفه لباسشویی و... را بعهده زنان روستایی گذاردن هیچ نمیکند مگر تائید و تقویت این تفکر ارتجاعی که "آری این تقسیم کار ظالمانه تا ابد ادامه خواهد داشت و ما هم زیاد از آن ناراحت نیستیم!" اما صحنه شستن لباس توسط پیشمرگان مرد در چشمه‌های عمومی، خود آموزش دهنده است و ضربه‌ایست به درکهای سنتی ارتجاعی در مورد اینکه اینجور کارها "زنانه" هستند. این ضربه‌ایست به نفوذ ایدئولوژیک طبقات فتودال بورژوا در میان زحمتکشان.

جنبه دیگری از خط رویزیونیستی راه کارگر در زمینه‌ای مرتبط با بحث فوق را میتوان در مقاله "سازمان دادن خانواده شهدا و زندانیان سیاسی" مشاهده کرد. راه کارگر در نشریه شماره ۳۱ خود این نظریه را مطرح میکند که انگیزه مبارزه خانواده‌های زندانیان سیاسی پایه در چیزی غیر از طبقات و تضادهای طبقاتی داشته و ریشه‌اش را باید در "پیوند خوبی" جست! و مطرح

میکنند که قصد استفاده از این "پیوند خونی" در راه "تخریب" کرده است! (بند ب، صفحه ۱۴) سپس بر راستای همین چفکیات کشف میکند که عشق مادری بزرگترین انگیزه برای مبارزه مادران زندانیان سیاسی است. راه کارگر بعنوان شاهد این ادعا، مبارزه مادران زندانیان را مثال می آورد. البته بگذریم از اینکه برای "نشان دادن" رزمجویی آنان از طرعی استفاده میکند که بسیار ترحم برانگیز است و بیشتر نشانه ذلت است تا بقول راه کارگر، "پلنگ زخم خورده". انکار که این مادران هیچ تضادی با این رژیم ندارند و باید آنها را بر مبنای "غرایز مادریشان" برانگیخت. حال آنکه درون طبقات و ملل ستمدیده، زنان محرومترین و ستمدیدهترین هستند. آنها عمیقترین تضادها را با موجودیت ام طبقاتی دارند. و میباید بر همین پایه مادی آنها را به مبارزه برانگیخت. به بند کشیده شدن فرزندان این مادران توسط رژیم، صرفا تضاد آنها را با رژیم حادث کرده و به نقطه غلیان رسانده است. برخلاف راه کارگر باید به این مادران گفت که طرز تفکر مبارزه با هدف حفظ جگر گوشه و خانواده خود، طرز تفکری کوتاه نظرانه است و بجای نیرسد. دیر یا زود بلایای این سیستم میلیونها خانواده را در ایران و جهان نابود خواهد کرد مگر اینکه این خانوادهها به انقلاب برخیزند، برای زنان و مردان انقلابی، این فرزندان پرولتاریا و ستمدیدگان جهان

نی بینند. در مورد زنان نیز آنان همیشه و خائشانه مشغول ترسیم افق دید محدودی از جایگاه زن در جامعه و مناسبات اجتماعی حاکم - و آینده ای که امکان پذیر است و باید برایش جنگید- هستند. اما این تئوری بافیهای خائشانه مختص راه کارگر نیست، و در واقع اربابان "اردوگاه سوسیالیستشان" از سالها پیش به تئوریزه و فرموله کردن مبانی این اصول رویزونیستی در قبال مسئله زن پرداخته و این سیاست را تحت حاکمیت خود بکار بسته اند. تئوری اجتماعی در شوروی در مورد زنان اینست که آنها با مردان تفاوتهای شخصیتی و روحی زیادی دارند. این تفاوتها منجر به آن میشود که زن بطور طبیعی احساساتی تر، ملایمتر، بچه دوست تر و خوددارتر بوده و احساس ترحم بیشتری به دیگران داشته باشد، در حالیکه مرد اینگونه نیست. زن دارای غریزه کار در خانه است در حالیکه مرد چنین غریزه ای ندارد، زن در رسیدگی به نیازمندیهای دیگران خوب عمل میکند اما مرد چنین نیست، و....

منبع تئوریک راه کارگر هم برای تدوین خطش در مورد مسئله زن و چگونگی سازماندهی نیروی زنان در همینجاست. این تئوری منعکس کننده نقش زن و مرد بر مبنای جنسیت در جامعه شورویست. چنین طرز تفکری در شوروی از طرق مختلف به نسلهای جوانتر منتقل میشود: از طریق سیستم آموزشی، از طریق سنن و آداب اجتماعی، و از طریق نمونه سازی. در سیستم آموزشی آشکارترین طریقه فهماندن این تقسیم کار جنسی به مردم از طریق دروس زنانه و مردانه می باشد. بطور مثال در کلاسهای بالای مدسه زبان، دختران به فراگیری اقتصاد خانه می پردازند و پسران به آموختن دروس کارگاهی و فنی مشغول میشوند. در دبیرستان، پسران در کلاسهای اجباری نظامی تعلیم نظامی می بینند و دختران درس کمکهای اولیه!!، در کتابهای درسی شوروی، مرد بمتابه کسی که

همیشه مسئولیت هدایت کردن، جهت دادن به امور و رهبری هستند و یا در آینده مادر کردن، و تلاش برای امر دیگران خواهند شد، بنابراین تضمینی برای را بعهده میگیرد و همیشه دارای نظر سیاسی است، نشان داده میشود. در اینجا مرد دارای چهره مرخص سر بزند، اما مرد نیروی و شخصیتی محبوب در میان اطرافیان است، برایش پیشرفت کردن مهم است، زیاد درگیر سرمایه داری بر مبنای نیازهای کارهای خانگی نمیشود و... اما در مقابل، زن شدیداً درگیر وظایف سنتی خانگیست، شدیداً احساساتیست و به دیگران کمک میکند که پیشرفت کنند، ساده لوح است، بیشتر از مرد به کارهای آرام نظیر خواندن و نوشتن و نگاه کردن می پردازد، از نظر سیاسی نه تنها دارای نظر نیست، نه تنها درگیر نیست، بلکه ساده لوح است...

در شوروی تقریباً شام معلمین و خانم گورباچف را در سفرهای شیرخوارگانهها، کودکانها و دبستانها زن هستند و این خود بیان غیر مستقیم ولی روزمره این اعتقاد ارتجاعیست که نگهداری از بچه ها کار زنان است. در حالیکه در دبیرستانهای فنی اکثر معلمین مرد هستند. مشاغل درون جامعه بمقدار زیادی (در واقع سلاحهای هسته ای و... است، و اکثریتشان) زنانه و مردانه اند. نه اینکه قانونی وجود دارد که میگوید زنان باید وارد این کار و مردان وارد آن کار شوند. خیر! دخالت میکند، مثلا ترتیب بطور "طبیعی" و "عادی" این باز شدن مغازه مد پیر کردن تقسیم انجام میشود. مثلا برای فرانسوی در مسکو را میدهد. بسیاری از مشاغل زنان را بطور کلی سیستم شوروی و انتخاب نمیکنند، دلیلشان هم اینست که زنان را متعین نیست که زنان احمقند یا قوه بر زنان را متعین مینماید بلکه درک کی دارند و... بلکه مبلغ، مشوق و تشدیدگر آنست.



"راه کارگر برای "نشان دادن" رزمجویی مادران زندانیان سیاسی از طرعی استفاده کرده که بسیار ترحم برانگیز است، و بیشتر نشانه ذلت است تا بقول خودشان، "پلنگ زخم خورده" ! ..."

این تصویر را در شماره ۸ از دوره دوم حقیقت در سال ۱۳۷۰ میلادی چاپ کرده ایم. این تصویر را در شماره ۸ از دوره دوم حقیقت در سال ۱۳۷۰ میلادی چاپ کرده ایم.

جنبش شورائی

متکی به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون، این نفوذ و تهاجم رویزیونیستی قدرت میگرفت.

در فاصله اول ماه مه ۵۸ تا ۵۹ جنبش شورائی رو به اعتلا داشت و در عمل اتحاد شوراضا در سلوچ شهری و گاه استانی شکل گرفت. در این دوره سه تشکیلات مهم توده‌ای کارگری پا گرفت و قدرتمند شد: ۱- سندیکای کارگران پروژه‌ای و فصلی آبادان و حومه، ۲- شوراهای متحد کارگران تهران، ۳- اتحاد شوراهای کارگری کیلان. در تشکیل هر سه اینها، سازمانهای کونیستی و انقلابی نقش فعالی ایفا نمودند. سطح مواضع سیاسی و نیز دامنه عملکرد این تشکلات، نه تنها متأثر از این نقش فعال بود بلکه پتانسیل انقلابی توده‌های درگیر و همچنین پتانسیل خود این نهادها در ایفای نقشی سیاسی- انقلابی در آن مقطع از انقلاب را بنمایش میکشاد. مبارزه حول خواسته‌های سیاسی نظیر اخراج عوامل رژیم شاه، ساواکیها، سرمایه‌داران و کارفرمایان از مراکز تولیدی و مجازات آنها، ملی اعلام کردن صنایع و قطع ارتباط با امپریالیستها (با وجود تمام ناروشنیا و انحرافات سیاسی که در این مورد وجود داشت) و همچنین مبارزه حول مطالبات اقتصادی، خصوصا خواست کار برای بیکاران، اضافه دستمزد، سود ویژه و عیدی برای کارگران شاغل، بطور مداوم در فعالیتهای شورائی- سندیکائی مطرح میکشاد. سطح مواضع سیاسی این تشکلات تا حد زیادی تابع تناسب قوای نیروهای سیاسی درون آنها بود. فی‌المتل شوراهای متحد کارگران تهران از آغاز تحت پلانفرمی فدائریالیستی تشکیل شد و مرزبندی روشنی با سوسیال امپریالیسم شوروی داشت. حال آنکه اتحاد شوراهای کارگری کیلان و سندیکای پروژه‌ای آبادان بواسطه نفوذ سازمانهای سائتریت در آنها از سطح موضع "امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا" فراتر نرفتند.

اول ماه مه ۵۹ نقطه اوج جنبش شورائی بود. جنبش کارگری نسبت به یکسال قبل از آن پختگی بیشتری از خود نشان داد. مرزبندیها و قطب بندیهای معینی در صفوف این جنبش مشخص میشد. تظاهراتهای مجزا خبر از تکوین یا تدقیق صف بندیها میداد. شوراهای متحد کارگران در تهران همراه با شورای کارگری شرق به پای برگزاری مراسم روز کارگر در میدان خراسان رفت. سندیکای پروژه‌ای آبادان و سندیکای کارگران ترمینال بندر خرمشهر چند ده هزار نفر را تنها در فاصله ده روز از تهاجم ضد انقلابی جمهوری اسلامی به جنبش انقلابی و کونیستی و کشتار صدها دانشجو در سراسر ایران، به خیابان آورده و شعارهایی را در

حمایت از جنبش دانشجویی و انقلاب، و در محکوم کردن ارتجاع چون پتکی بر فرق رژیم خینی کوبیدند. پتانسیل بالای سیاسی و شور و شوق وافر انقلابی موجود در میان بخشهای وسیعی از کارگران تظاهر عملی یافت. ۵۰ هزار کارگر و زحمتکش و انقلابی کونیست در آبادان علیرغم تهدیدات و تحریکات عوامل مسلح ارتجاع حاکم در محلات کارگر نشین بمرکت درآمدند و شعارهای "بهاران سندج بدست ارتش شاه محکوم است"، "حمله به زحمتکشان، حمله به دانشجویان، حمله به انقلاب است"، "برچیدن شوراهای خلع سلاح خلق است، به نفع امپریالیسم" را فریاد کردند. در اهواز تظاهراتی که از سوی ۱۶ شورای کارگری سازمان یافته بود، شعار مرکزی "شورا، سنگر زحمتکشان، تحکیم باید گردد" را مطرح نمود. و در خرمشهر، سه سندیکا و شورای کارگری قطعنامه ای را ارائه دادند که در بخشی از آن آمده بود: "ما کارگران هبسنکی خود را با خلق عرب و کلیه خلقهای ایران، خلق کرد، ترک، ترکن، بلوچ و... که خواهان خود مختاری و حق تعیین سرنوشت خویش هستند اعلام میداریم."

سال ۱۳۵۹، سال مشخص تر شدن جهتگیریها در میان سازمانهای منتسب به جنبش کونیستی، سال از هم پاشیدگی و یا تعمیق انحرافات بسیاری از گروهها و سازمانها، سال بحثهای حاد و انشعابی در صفوف سازمانهای توده‌ای کارگری بود. سندیکای کارگران پروژه‌ای اصفهان (یکی از نخستین تشکلات جنبش بیکاران در آغاز سال ۵۸) بدنبال غلبه خط اکونومیستی و صفی‌گرایانه بر رهبریش، عملا به نیروی سازشکار بدل گردید و پشتیبانی چند ده هزار کارگر بیکار شده را از دست داد. در همین دوران (فروردین ۵۹) رفقای بخش کارگری سازمان ما در اصفهان به مبارزه با این انحراف مهلك و مخرب برخاسته و در مجموع يك جهتگیری صحیح و انقلابی را برای تشکل توده‌ای کارگران پروژه ای ارائه دادند. این مبارزه در صفحات نشریه ناصر (نشریه کارگری اتحادیه کونیستهای ایران در اصفهان) منعکس گردید. این نشریه در جمع‌بندی از فعالیت یکساله سندیکای پروژه‌ای نوشت:

"علت بریدن کارگران از سندیکا، و شرکت فقط تعدادی محدود کارگر در مجمع عمومی و بی‌اعتنائی همین تعداد کارگر به نمایندگان... عدم درك این مسئله است که نیروهای آگاه برای ارتقای سطح و سیاسی کردن هر تشکیلات توده‌ای بدرون آن میروند چرا که معتقدند کارگران تا موقعی که به منافع طبقاتی خود واقف نشوند، تا موقعی که رسالت مبارزاتی خود را چیزی بالاتر از چانه زدن بر سر مسائل روزمره مثل اضافه دستمزد و غیره ندانند هر لحظه احتمال سوار شدن

سرمایه‌داران بر تشکیلات آنها میروند. روشن است که چنین درکی را توده کارگر در درون يك تشکیلات سیاسی و انقلابیست که بدست می‌آورد و شما نمایندگان سندیکا- به غلط در مقابل کسانی که بدرستی این مسئله را مطرح میکردند، پرچم "سیاست زدائی" بدست گرفت بودید و با توجیحاتی از این قبیل که "بهبان بدست ارتجاع می افتد" و غیره، فریاد میزدید "این تشکیلات صرفا صفی است".... دنباله روی از منافع روزمره و منبوس کارگران، نذیدن جنبش کارگری و بجای آن خود را دیدن، نهایتا به اینجا می انجامد که از جنبشی که صدای کامپایش در خیابان، ارتجاع را بلرزه می‌انداخت، از جنبشی که ناصر توفیقین‌ها درونش جوشید و طلیعه جنبش بیکاران در سرتاسر ایران شد، تنها این باقیست که میبینید... پیش بسوی پرورش سیاسی طبقه کارگر! پیش بسوی ایجاد سندیکای انقلابی!"

غلبه گرایش سازشکارانه سیاسی، و گرایش اکونومیستی مبنی بر محدود کردن تشکل توده‌ای در چارچوب مبارزه اقتصادی، در دوره‌های مختلف و بطور متناوب، باعث خلع سلاح شدن شوراهای متحد کارگران تهران گشت و زمینه را آماده کرد تا با شر چنگ ایران و عراق این تشکل در برابر هجوم سیاسی- ایدئولوژیک بورژوازی کاملا درهم شکند.

حیات سندیکای پروژه‌ای آبادان بنابه یکی از قدرتمندترین تشکلات کارگری به نحو دیگری خاتمه یافت. چنگ ایران و عراق این تشکل را متلاشی کرد و آحادش را بصورت کارگران چنگ زده در شهرهای مختلف دور و نزدیک پراکنده ساخت. بیجهت نبود که عمال رژیم در آبادان با بیشرمی میگفتند این چنگ برکت الهی است چرا که استالینگراد ایران را با خاک یکسان کرده است! بسیاری از رهبران آزموده این تشکل، در جنبش چنگ زدگان فعالانه شرکت جست و رهبری مبارزه این توده ستندیده را در دست گرفتند. بسیاری از آنها بعدها در نبرد انقلابی علیه رژیم جمهوری اسلامی ن باخندند، و یا اسیر مزدوران ارتجاع گشته بدنبال مقاومتی قهرمانانه و دفاع قاطعانه از آرمانهای کونیستی در برابر جوخه اعدام قرار گرفتند. شکست مقطعی انقلاب نتوانست تجربه ارزشمند مبارزه انقلابی این تشکل پرولتری را از ذهن هزاران کارگر که بطرق مختلف تحت پوشش یا در ارتباط با آن بودند، پاک کند. یاد سندیکای پروژه‌ای و مبارزاتش هنوز شور و شوق انقلابی در دل این کارگران پیشرو و مبارز بر می‌انگیزد.

ظهور و تلاش اتحاد شوراهای کارگری کیلان نیز تجربه‌ای قابل توجه و آموزنده است. در آغاز، اقدام دولت به حذف سود ویژه

ویژه ضرورت تشکل ایجاد شده زیر علامت سؤال برده شد. آنگاه رژیم شروع به انحلال یک به یک شوراهای کلیدی و مبارزه‌جویی این تشکل کرد، بسیاری از کارگران پیشرو و انقلابی را تحت فشار قرار داد. کمیونتهای درون شورا تحت پیگرد قرار گرفتند و در فاصله‌ای کوتاه به موجودیت اتحاد شوراها خاتمه داده شد. تلاش گروهی از پیروان انقلابی برای احیای این تشکیلات در اواخر سال ۵۹ بجای نرسید چرا که اوضاع و شرایط جامعه و جنبش انقلابی توده‌ها تشکلی دیگر، شعارهائی دیگر و عملکردی دیگر را طلب میکرد. تجربه شوراهای کیلان بر این گفته لنین تأکیدی دوباره گذارد که "مبارزه اقتصادی برای بهبود مداوم وضع توده‌های کارگر و تقویت تشکیلات واقعی طبقاتی آنها فقط در صورتی میسر خواهد بود که با مبارزه سیاسی پرولتاریا بدرستی ترکیب شده باشد." (به نقل از "پلانگرم تاکتیکی برای کنکره وحدت" جلد ۱۰، کلیات آثار)

در میانه سال ۵۹، دو واقعه پراهمیت جامعه را تکان داد. جنبش کارگری و توده‌های مبارز درگیر در آن از تأثیرات عمیق ایندو برکنار نماندند و به اشکال مختلف این تأثیرات را مظاهر ساختند. جنگ ارتجاعی ایران و عراق و تشدید امواج ناسیونالیسم و توهنات مذهبی که تحت شعارهای "دفاع از میهن انقلابی و اسلامی" از سوی هیئت حاکمه اوج بسیار یافته بود، انحرافات نیروهای سیاسی را عمیق بخشید و ذهن بسیاری از کارگران را بخود مشغول ساخت. واقعه دیگر - و مهمتر - ورود جامعه به دوره‌ای کره‌گامی - به نقطه جوش و غلیان رسیدن کلیه تضادهای طبقاتی - بود. در هر دو اینها، تقاضای نحوه پرورش توده‌های کارگر در تشکلات توده‌ای و جنبش متعاقب قیام بهمن، و تأثیرات مخرب سیاستهای اکونومیستی و "سیاست زدایانه" و اشاعه سیاستهای راست اپورتونیستی آشکار گشت. هر چند شرایط عینی، روحیه مقاومت و مبارزه را درون صفوف کارگران برمی‌انگیخت و هر چند درجه حساسیت بروی مسائل سیاسی در بین کارگران بسیار بالا بود، لیکن کجی و عقب‌ماندگی سیاسی امکان تهرک ضروری را از آنان سلب میکرد. شعار "تولید هر چه بیشتر بمنظور مقابله با دشمن خارجی" و "ضد انقلابی بودن اعتصاب و اعتراض" برای بسیاری از کارگران توجیه شده بود اما بموازات شروع پروسه جنگ، امواج عمومی مقاومت و مصاف طلبی در مقابل سیاستهای ارتجاعی ضد انقلاب حاکم نیز بپا خاسته و گسترش یافت و تأثیرات خود را بر همه اقشار و طبقات اجتماعی و مشخصاً طبقه کارگر برجای گذاشت.

عامل برپایی جنبش معینی در کارخانجات استان کیلان گشت. پیش‌تاز این جنبش، شورای کارگری کارخانه پوشش رشت بود که تحت نفوذ کارگران کمونیست و انقلابی قرار داشت. کارگران پیشرو با اتخاذ موضعی تعرضی در مقابل اقدامات و اجحافات کارفرمایان و مقامات دولتی، و با تکیه به جو وسیع عدم اعتدال کارگران کیلان نسبت به حکومت جمهوری اسلامی موفق شدند با چند کام سریع، حرکتی وسیع را با بهم پیوستن دهها شورا سازمان دهند. قطعنامه‌های اتحاد شوراهای کیلان در آندوران به بارزترین شکل بیان این روحیه تعرضی، حدود و ثغور مطالبات، عدم اعتدال نسبت به جمهوری اسلامی، و همچنین نارسائیهها و محدودیتهای آن بود. فی‌السن، قرار دادن موضع حمایت از "جریان خمینی" در قطعنامه‌ها و سعی در بازی کردن بروی تضادهای جناحهای مختلف حکومتی [آنها از سوی رهبرانی که اکثریتشان بدرستی جریانات مختلف درون حکومت را ضدانقلابی ارزیابی میکردند!] پیش از هر چیز نشانه‌گر درک غلط آنها از رابطه مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی و جایگاه هر یک بود. مجزا کردن ایندو مبارزه بصورت دو پروسه متفک، عمده دیدن مبارزه اقتصادی تبعی دیدن مبارزه سیاسی، باعث میشد که طریقه پیشرفت و انجام جنبش کارگری معادل با دستیابی به مطالبات اقتصادی بهر طریق ممکن گرفته شود و لزوم پیروزی در این مبارزه اقتصادی، نقطه عزیمت تشکیلات کارگری قلمداد گردد. بنابراین، بطور "تاکتیکی" از برخی موضعگیریهای سیاسی مطرحه رفته میشد و بطور "تاکتیکی" برخی حاینها از نیروهای ضدانقلابی مجاز شمرده میشدند. این دیدگاهی است که هم امروز نیز به موجودیت خود ادامه میدهد. تعریف و تجید صرف از تجربه اینگونه تشکلات و مطالبات و مبارزات اقتصادی آنها، اقامه دلائل قلابی در مورد از هم پاشیدنشان، و عدم انتقاد به برخی مواضع سیاسی انحرافی این تشکلات از سوی اکونومیستها و انحلال‌طلبان بی‌علت نیست. این جریانات نیفهمند که طبقه کارگر نه تنها میتواند به نهای انقلابی را جذب کند و حول آنها بمبارزه برخیزد، بلکه بیش از هر نیروی طبقاتی - منجمله بیشتر از اکونومیستهای لیبرال - میتواند چنین کند! این جریانات از تشکل کارگری، فقط تشکلی اقتصادی را در نظر دارند که میتواند حتی تحت شعارهای انحرافی و در پاره‌ای موارد ارتجاعی در حمایت از این یا آن جناح حکومتی، به خواسته‌های خود دست یابد.

عقب‌نشینی مقطعی رژیم در مقابل مطالبات محدود اقتصادی کارگران کیلان بر چشم اسفندیار اتحاد شوراها موثر افتاد. انگیزه و اهداف سیاسی، آن چنان در اتحاد شوراها مبهم و فرعی بود که به محض پرداخت سود

بورژوا کپرادورهای اسلامی، هراسان از گسترش دامنه این جنبش سیاسی - انقلابی بر آن شدند که زنجیرهای حاکمیتشان را بهر

جنبش شورائی

روان نشوند! اشکال فرموله‌تر اکونومیسم در طرح‌هایی برای سازماندهی جنبش بیکاران ظاهر گشت. مقارن با خیز جنبش دمکراتیک انقلابی توده‌ها علیه ارتجاع حاکم، خط اکونومیستی تحلیل نمود که بحران اقتصادی به بارزترین شکل در جنبش علیه بیکاری خود را ظاهر خواهد ساخت و این جنبش و این شعار، پرچم بسیج و سازماندهی توده‌های میلیونی علیه حکومت خواهد شد. روشن است که با چنین تحلیلی نه نیاز به سازماندهی مخفی کارگران پیشرو و تسلیح توده‌های مبارزه‌جو بود، نه نیاز به تدارک و سازماندهی جنگ خلق، و نه تلاش در اعمال رهبری پرولتری بر جنگ انقلابی در کردستان برای ایفای نقش شایسته‌ای که می‌بایست و می‌توانست در این طریق بعهده گیرد.

جدا از این سیاست‌های اکونومیستی، کارگران انقلابی بلور منفرد و پراکنده در نبردهای حاد و گاه خونین خیابانی علیه جمهوری اسلامی شرکت می‌جستند. فداکاری و قهرمانی این کارگران در تظاهرات ۱۴ اسفند ۵۹ چشمگیر بود. مدتها کارگر پیشرو از کارخانجات مختلف تهران به خیابان آمدند و در جدال خیابانی، حزب الهی‌ها و ماموران علی و مخفی کمیته و سپاه را تارومار کردند، بی‌آنکه کماکان دورنمای روشنی برای مصاف‌جویی خود داشته باشند. در بصوبه این دوره، بار دیگر اول ماه مه فرارسید. جنبش کمونیستی در برگزاری مراسم این روز در سال ۱۳۶۰ شکست خورد. افول جنبش شورائی و پراکندگی و تشتت و بحران در صفوف نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی آشکار بود. کارگران پیشرو و انقلابی - همانها که بر سر مزدوران رژیم پتک می‌کوبیدند و بدنبال راه چاره می‌گشتند - صف انقلابی خود و شعارهای مستقل خود را در این روز در میدان نیافتند. و هیچکس جز کمونیست‌های انقلابی مسئول این وضعیت تاسف‌بار نبود. نیروهای آگاه پرولتری عاجز از تشخیص شرایط نوین که اشکال دیگری از برافراشتن پرچم مستقل پرولتری را - اشکال غیر علی سازماندهی و برگزاری مراسم - ایجاب میکرد، امکان رها ساختن پتانسیل انقلابی توده‌های کارگر را در این مصاف‌جویی مشخص از کف دادند.

۲۷ خرداد ۶۰، شهرک صنعتی البرز (قزوین) شاهد تظاهرات ۱۵ هزار نقری کارگران و خانواده‌هایشان علیه تهاجم گسترده و سراسری ارتجاع علیه نیروهای انقلابی، جنبش توده‌ای و کلیه جریانات اپوزیسیون بود. در آنروز کارگران بعد از چند درگیری پراکنده و خونین با پاسداران کمیته، در حالیکه در مقابل صفوفشان پرچم ایران و عکس بنی‌صدر و طالقانی را حمل میکردند با شعارهایی در حمایت از بنی‌صدر و در ضدیت با حزب

جمهوری اسلامی بست شهر قزوین بحرکت درآمدند. چندین پاسدار که جرئت تیراندازی بروی مردم را کرده بودند بدست توانای مظاهرکنندگان بسزای اعمالشان رسیدند. پتانسیل انقلابی، توان مبارزاتی، و روحیه و عزم فداکارانه در سطوح بالائی در میان کارگران موج میزد، اما سطح آگاهی و تشکل سیاسی کارگران در حد تصاویر و پرچم و شعارهایی بود که به‌مراه داشتند. علیرغم فعالیت مشخص چند ساله نیروهای کمونیست در شهرک صنعتی البرز، این مبارزه در چارچوبی خودبخودی - و لاجرم از لحاظ سیاسی، تحت نفوذ ایدئولوژیک بورژوازی - به پیش رفت. بسیاری از کارگران کمونیست و فعالین گروهها بصورت توده - و نه به‌ناباه رهبر - در این تظاهرات شرکت جستند و بدلیل آلوده بودن به گرایشات دنباله‌روانه و اکونومیستی، و بورژوا دمکراتیک نتوانستند جهت این حرکت را منحرف کرده و بطرف سیاست‌های انقلابی بکشانند. آنها حتی در اینراه تلاشی جدی هم صورت ندادند. و بار دیگر طبقه کارگر بواسطه غلبه گرایشات غیرپرولتری بر جنبش کمونیستی ایران، نقش دستیار طبقات غیر را بازی کرد.

در نقطه اوج درگیریهای توده‌ای (تظاهرات ۳۰ خرداد ۶۰) بسیاری از فعالین جنبش کارگری، رهبران مبارزات ۶۰-۵۷ و پایه‌های کارگری سازمانهای چپ جنگیدند، از دشمن کشتند یا خود در میدان نبرد جان باختند. اما همه اینها، بدون برنامه و بصورت منفرد صورت پذیرفت. آن حزب پیشاهنگ پرولتری که بتواند بر مبنای تدارکی همه‌جانبه، طرح و نقشه‌ای مشخص برای تهاجم انقلابی به ارکان جمهوری اسلامی بریزد و تمامی پرولترهای انقلابی و ستمدیدگان را بصورت نیروی واحد، مسلح و بنیان‌کن در مسیر برپائی انقلاب دمکراتیک نوین رهبری نماید، وجود نداشت. نهادهای برخاسته از دل انقلاب ۵۷، هیچکس به‌ناباه نهادهایی برای انقلاب کردن پرورش نیافته بودند، و توانائی دست زدن به عمل انقلابی را نداشتند. و همانطور که گفتیم، بسیاری از آنها در مقطع ۶۰-۵۹ موجودیت خود را از دست داده بودند. آنگاه قرار داشتند، نه اسلحه‌ای در اختیارشان بود، و نه هرگز در دورنمایشان چنین چیزی انعکاس یافته بود که حال در خدمت این امر قرار گیرند. لیکن در این میان، تجربه‌ای درخشان - هرچند محدود - از تدارک نظامی و برانگیختن سیاسی کارگران مبارز توسط کمونیست‌های انقلابی نیز بچشم می‌خورد. رفقای بخش کارگری اتحادیه کمونیست‌ها تعداد قابل توجهی از کارگران پیشرو و انقلابی را بضرورت مقابله مسلحانه

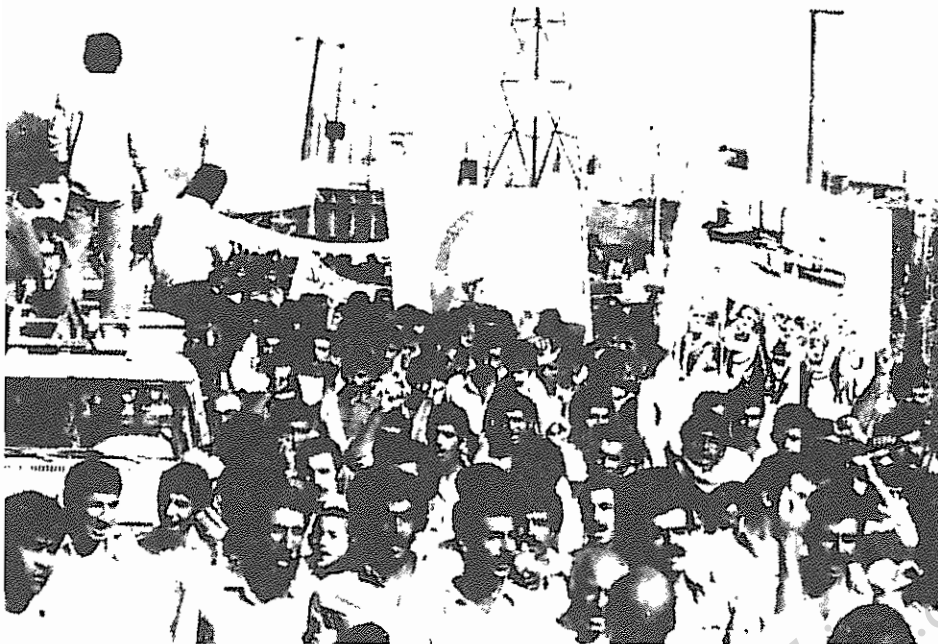
با ضدانقلاب حاکم و لزوم آموزش نظامی و تسلیح برانگیختند و خود امر آموزش را مخفیانه سازمان دادند. موفقیت در انجام اینکار، و استقبال و شور و شوق کارگران مبارز از این اقدام با قاطعیت بر ندانم‌کاریها و تردیدهای تسلیم‌طلبانه و اکونومیستی بسیاری از عناصر و گروههای منتسب به جنبش کمونیستی که کارگران را قابل به پذیرش نبرد مسلحانه انقلابی جهت کسب قدرت سیاسی نیدانستند - و کماکان نیز نیدانند - خط بطلان میکشید.

رژیم با زور سرنیزه و با اتکاء به ضعفها و محدودیتهای جنبش کمونیستی و انقلابی موفق شد موقتا انقلاب و تشکلات انقلابی و توده‌ای را درهم شکند، و شوراهای کارگری نیز از این قاعده مستثنی نبودند. لیکن تضادهای بنیادین جامعه و بحرانی که به آن مبارزات توده‌ای پا داده بود کماکان برجای ماند. این تضادهای حاد و بحران عمیق بسطی عالیتر ارتقاء یافته‌اند، و به‌وازاتشان امواج مقاومت نیز با افت و خیز تداوم خود را حفظ کرده است.

تشکلات شورائی که بر زمینه اعتلای انقلابی و خواست توده‌های کارگر بشرکت و دخا در حیات انقلاب و جامعه ظهور رسیده بود، شکل پیشرفته‌ای از تشکلات توده‌ای را نمایندگی میکرد که در آن مقطع، امکان و فرصت مشکل کردن توده‌های کارگر در چارچوبی سیاسی - انقلابی را به‌ناباه بخشی از کار تدارک پرولتاریا برای انقلاب، پیشاروی پیشاهنگ کمونیستی قرار میداد. محدود کردن جنبش شورائی مبارزات اقتصادی و سیاست زدائی درون طبقه کارگر، آن انحرافی بود که بطور گسترده از جانب اکونومیست‌ها و رویزونیست‌ها تبلیغ و اعمال شد و همین انحراف بود که بیشترین ضربه را بر بیکر جنبش شورائی وارد آورد و بدین ترتیب، طبقه کارگر را از دستاوردهای عظیمی که می‌توانست بر متن این جنبش توده‌ای کسب کند، محروم ساخت. بررسی جنبش شورائی نشان میدهد که هیچ سازمان کمونیستی به شوراها به‌ناباه وسیله‌ای در آن مقطع نیروی انقلابی کارگران را میشد بطور توده‌ای در آن سازمان داد، و امر پرورش سیاسی آنها را به‌پیش برد، نگاه نسیکرد. اگر چه در مواردی معین، برخی شوراها در حیات سیاسی جامعه دخالت کرده و بر سر چپ‌نگیری انقلاب مبارزه نمودند، و بدین ترتیب بر آگاهی سیاسی توده کارگر افزودند، اما در این موارد نیز این تشکلات به‌ناباه تابع و بخشی از پیشبرد وظیفه مرکزی در نظر گرفته نشد و در سطح ماند. کمونیست‌ها فقط با درک صحیح از وظیفه مرکزیشان - یعنی برانگیختن توده‌ها به انقلاب، سازمان‌دادن نیرو در خدمت آغاز و پیشبرد مبارزه مسلحانه و بالاخره کسب قدرت

سیاسی- می توانستند خط درستی را در قبال جنبش شورائی و تشکلات آن تدوین کرده، بعل گذارند. شوراها میبایست بنابه تشکلات توده‌ای انقلابی-اگر چه نه بعنوان تشکل رهبری‌کننده انقلاب- سازمان می‌یافتند. این بدان معنا نیست که شوراها نباید بمبارزه بر سر مطالبات اقتصادی کارگران می‌پرداختند، بحث آنست که چنین مبارزه‌ای نمی‌بایست به علت وجودی شورا بدل میگشت. شوراها باید اعضاء خود را مرتباً در مقابل تعرضاتی که رژیم بقصد تحکیم گام بگام خود سازمان میداد، بمبارزه میکشاندند و بدین طریق، تدارک انقلابی خود را به پیش میبردند. شوراها باید توجه خود را معطوف به مسائل کلیدی انقلاب و موضوعات سیاسی میساختند، بروی این مسائل کارزار براه می‌انداختند و بدین ترتیب نه تنها صفوف خود را تربیت میکردند بلکه با حضور قدرتمند سیاسی، بر دیگر اقشار و طبقات مستعدیده نیز تاثیر میگذارند. علاوه بر دانشگاه -و بهر اشب بیشتر از آن- کارخانه‌ها و مجامع عمومی شوراها می‌باید به محل آموزش سیاسی-ایدئولوژیک، و سخنرانی و جدل سیاسی تبدیل میشد. شوراهای کارگری میبایست کارزارهای سیاسی براه می‌انداختند و از ده‌های مردم برای شرکت در آن دعوت میکردند. باید در دفاع از خلقهای تحت ستم و جنگ آنها، از جنبش زنان، و... مبارزات شوراها سازماندهی میشد. شورا میبایست علیه هر تبارزی از ظلم و ستم ارتجاع عکس العمل نشان میداد، میباید از دانشجویان انقلابی حمایت میکرد و برای قلع و قمع دستجات چاقوداری که بمرکز فروش نثریات انقلابی حمله میکردند، جنبشی را در میان کارگران دامن میزد. و از این طریق صفوف خویش را برای نبردهای مهمتر و عظیمتر آماده میساخت. برخی از شوراها و سندیکا‌های انقلابی-بالاخص در خوزستان- نمونه‌های ارزشمندی را در برخی از این موارد ارائه دادند.[اما این، به روند غالب در حیات و فعالیت این تشکلات کارگری تبدیل نگشت.] مثلاً در آبادان و مسجدسلیمان تا شروع جنگ ایران و عراق، حملات حزب الله ده‌های فروش نثریات کونیستی بطور توده‌ای درهم شکسته میشد و جو این شهرها در مقایسه با تهران و نقاط دیگر، ماههای نخستین انقلاب را نداعی میکرد. معنای اعمال قدرت توسط شوراها فقط می‌توانست این باشد، و نه ایده اتویستی و رفرمیستی اعمال سلطه و کنترل کارگران بر نهادهای اقتصادی، و تولید و توزیع و مزددهی بی‌آنکه ضرورت برقراری قدرت سیاسی پرولتاریا و متحدانش در میان باشد.

پرولتاریای آگاه می‌بایست تلاشی جدی برای پیوند جنبش انقلابی کارگران با سایر اقشار حتمانی و مستعدیده به پیش میبرد، می‌بایست از خواسته‌ها و مبارزات توده‌های عظیم نیبه



تظاهرات اول ماه مه ۱۳۵۸ در آبادان

تدارکی، می‌بایست تدارک نظامی و تسلیح پیشروان توده نیز بطور مخفی به پیش میرفت.

فعالین کونیست می‌بایست بدون وقفه امر اشاعه خط سیاسی- ایدئولوژیک خود را درون این تشکلات به پیش برده، و نه تنها سطح سیاسی توده‌ها را بطور عموم ارتقاء میدادند بلکه پیشروان طبقه‌کارگر را بعنوان انقلابیون حرفه‌ای -کسانیکه بطور مستقیم تحت فرماندهی حزب یا سازمان کونیستی قرار دارند- بدرون تشکل حزبی میکشیدند. فعالین کونیست می‌بایست به مسائل تاکتیکی این تشکلات توجه میکردند لیکن هرگز آن را بالای وظیفه اصلی خویش یعنی اشاعه خط حزب، سازماندهی حزبی،... قرار نمیدادند. می‌بایست به تشکیل و قوام سازمانهای توده‌ای کمک میشد اما هرگز این امر مهمتر از وظیفه تشکیل و ساختن حزب قرار نمیگرفت. می‌بایست این نکته درک میشد که حزب کلیدیترین تشکلات پرولتاریاست و در مقابل آن، سایر تشکلات فرعی و موقتیند. باید فهمیده میشد که این تشکلات و این جنبشهای توده‌ای -هرچند گسترده و قدرتمند- در پروسه کلی کسب قهرآمیز قدرت سیاسی حکم بقیه‌درمغحه ۱۱

پرولتر و دهقانان فقیر، از جنگ خلقهای کرد و ترکمن و عرب -که خارج از حصار کارخانه حضور داشته و نقشی تعیین‌کننده در پیشبرد پروسه انقلاب بازی میکردند- حمایت فعال میکرد. پشتیبانی صرفاً لفظی تشکلات توده‌ای کارگران از برخی مبارزات انقلابی پاسخگوی این امر حیاتی نبود. مسئله اعمال رهبری طبقه کارگر بر تمامی اقشار و طبقاتی که با وی در مسیر انقلاب دمکراتیک نوین همراهند، چنین برخوردی را از جانب جنبش انقلابی کارگران الزام آور میساخت. می‌بایست برای تداوم کار تشکلات انقلابی کارگری در دورانهای کار صرفاً مخفی، دورنما و برنامه‌ای روشن ترسیم میگشت. اگرچه تشکلات شورائی می‌بایست تا حد امکان بشکل توده‌ای بکار خود ادامه داده و از شرایط علی‌بحداکثر استفاده میشد، لیکن هسته‌های مخفی کارگران پیشرو و آگاه که قابلیت سیاسی- عملی رهبری توده‌های انقلابی را داشتند، برای تضمین ادامه‌کاری و حفظ استخوانبندی تشکل انقلابی در دوران کار مخفی الزام آور بود. بدین طریق تشکل انقلابی کارگران امکان می‌یافت کار خود را بشکلی دیگر در شرایط نوین -هرچند در ابعادی محدودتر- ادامه دهد. منطبق با چنین

با نگاهی به جنبش شورائی ۵۷/۶۰ و تشکیلات پیشاهنگ

جنبش توده‌ای، شکل توده‌ای،

برداشت و بجای آن نقطه تکراری برای قوای زرد و ارتجاعی وابسته بخود بوجود آورد.

* رویزیونیستهای هوادار سوسیال امپریالیسم روس با اتخاذ سیاستی مزورانه کوشیدند تا در برپائی مباحث سیاسی و افشاگریهای همه‌جانبه از مناسبات و ماهیت سیستم امپریالیستی و نیروهای مختلف طبقاتی، در بحث در باره رویزیونیسم و شوروی و... اخلال کرده و روند آگاه‌سازی توده‌های کارگر را بهر طریق ممکن سد نمایند.

* جریانات رنگارنگ اکونومیستی نیز که مبارزه طبقاتی پرولتاریا - یا مهمترین وجه این مبارزه - را مبارزه اقتصادی میدیدند به موطن اراجیفی رویزیونیستی - از قبل بیطرفی سیاسی " - پرداخته و سیاست ارتجاعی سیاست زدائی را در تشکلات کارگری پیشه کردند. کم نبود تعداد نشریات کارگری متعلق به سازمانهای چپ که بالایشان عبارت "این نشریه به هیچ حزب و دست

وابستگی ندارد" چشم میخورد. این نظرکه در حقیقت هیچ کاری جز خدمت به نفوذ ایدئولوژیک بورژوازی در میان کارگران نداشت. حاملین این نظرگاه، پیروی این تز بورژوازی بودند که اختلافات میان گروههای سیاسی را نباید بدون تشکلات کارگری آورد، چرا که "وحدت" صفوف طبقه کارگر را بهم زده، به تفرقه و انشعاب در میان کارگران انجامیده و نتیجتاً مبارزات مشخص اقتصادی طبقه را مختل میسازد. اگرچه سردمداران اصلی این تز مرتجعانه، کهنه رویزیونیستهای هوادار سوسیال امپریالیسم روس بودند که با هدف جلوگیری از نفوذ و اشاعه ایده‌های پرولتری در میان کارگران، و تسهیل امر مسموم کردن اذهان توده با ایده‌های رویزیونیستی به ارائه این نظریات میپرداختند، اما اکونومیستهای ساده‌لوح و کوتاه‌بین نیز نقش مبلغ و پیش‌برنده سیاسی و عملی این سیاست بورژوازی را بر عهده گرفتند. این منافع طبقاتی بورژوازی بود که بطور ناکزیر حکم به انجام چنین تلاشهای فریبکارانه‌ای میداد، تا کمونیستها را در حصار تنگ و حقیر فعالیت اقتصادی محصور بدارد و طبقه کارگر را از آگاهی یافتن نسبت به منافع و مقاصد طبقات غیر، و رسالت تاریخی خود دور نگاه دارد. در واقع تئوری "بیطرفی سیاسی" بقول لنین هیچ نبود [و نیست] مگر پوششی ایدئولوژیک برای تلاشهای بورژوازی، چرا که رویزیونیستها خود همیشه راهی برای پیشبرد منافع طبقاتیشان و نفوذ در دل جنبشها و تشکلات توده‌ای باز میکنند. در شرایط فقدان پیشاهنگ پرولتری بقیه در صفحه ۲۰

طرح شد. توده‌های کارگر تحت تاثیر کار تدارکاتی برگزاری این مراسم و نیز انجام پیروزمندانه آن، بیش از پیش در جهت تحکیم و تقویت خود بمشابه نیروی سیاسی قدرتمندی در جامعه - و بطور مشخص، استقرار و تحکیم تشکلات شورائی خود در سطح کارخانجات و واحدهای تولیدی بسیج شده، به نیروهای کمونیست نزدیکتر، و به توان مبارزاتی خویش آگاهتر گشتند. شعارهای تظاهرات اول ماه مه - با همه محدودیتهايش - در میان بخشهای وسیعی از کارگران جای باز کرد. شوراهای کارخانجات بسرعت شکل گرفته و کار خود را بی آنکه منتظر اجازه هیچ مقامی شوند [آنهم در شرایطی که رژیم خمینی هنوز از نفوذ و اعتبار قابل توجهی در سطح جامعه برخوردار بود] آغاز نمودند، و عملاً موجودیت خود را در جامعه رسمیت بخشیدند. استخوانبندی مرکزیت شوراها و همچنین برخی سندیکاهاى انقلابی را در بیشتر موارد، همان کمیته‌های اعتصاب قبل از قیام بهمن تشکیل میدادند.

در روزهای بعد از قیام، تشکلی حول خانه کارگر تهران بوجود آمد و موفق شد تعداد زیادی از کارگران پیشرو و انقلابی را درگیرفعالیت سیاسی سازد. خانه کارگر در دوره کوتاه فعالیتش نمونه‌های برجسته‌ای از تلاش کمونیستها جهت ارتقای سطح آگاهی سیاسی کارگران در سطح توده‌ای، و متشکل کردن پیشروترین عناصر جنبش کارگری بر خط سیاسی - ایدئولوژیک پرولتری را شاهد بود. در مجامع عمومی خانه کارگر، مسائل مهم جنبش انقلابی به بحث گذاشته میشد و کارگران در جریان بحث و جدل عمیق و گاه بسیار حاد نسبت به جوانب مختلف سیاستها و مواضع جریانات مختلف سیاسی آگاهی می یافتند. بسیاری از عناصر پیشرو و رزمنده پرولتر در این پروسه چند ماهه و بر متن مبارزه عمومی و توفانی طبقاتی در عرصه جامعه تربیت شده و با آموزش یافتن در چند روزی که میتوان درسهای چند ساله را بسرعت فرا گرفت، به رهبران قابل و کارآمدی در خدمت آرمانهای کمونیستی بدل گشتند. این حرکت رو برش و این نمونه مثبت که به نفوذ و گسترش خط پرولتری یاری میرساند از چند جانب مورد تهاجم قرار گرفت.

* ضد انقلاب حاکم با تمام قوا به سرکوب خانه کارگر و جنبش انقلابی حول و حوش آن برخاست، و در پی چند تهاجم کوشید تا امکان تجمع و تشکل عناصر پرولتر را از میان

جنبش کارگری قدرتمندی در روزهای پس از قیام و در دوره اعتلای انقلابی حول مسئله ایجاد و تحکیم شوراهای کارگری جریان یافت. این جنبش عنوان جنبش شورائی بخود گرفت. جنبش شورائی در واقع بخشی از شرائط عینی جامعه بود، بدین معنا که فراخوانش را به نقطه جوش رسیدن تضاد های جامعه صادر کرد، و نه هیچ بیانیه و مرامنامه گروهی، سازمانی یا حزبی. عبارت دیگر، دستاوی قدرتمند تر از اینها در کار بود تا توده کارگر و زحمتکش را در سراسر ایران بمشابه بازیگرانی فعال بروی صحنه انقلاب بفرستد. اما از این نقطه به بعد، این تاثیرات سیاسی - ایدئولوژیک و دیدگاههای طبقاتی گروههای مختلف سیاسی - با تمامی کجی ها و القاط هایشان - بود که چگونگی پیشرفت این جنبش توده ای و حیات این تشکلات توده‌ای را رقم زد و غیر از این نیز نمیتوانست باشد. و دست آخر نیز، افت انقلاب بود که زمینه اساسی برای افول این جنبش را فراهم آورد. در نگاه به جنبش شورائی - و کلا جنبش توده‌ای کارگری - دو مسئله جلب توجه میکند: نخست، پتانسیل انقلابی عظیمی که این جنبش به نمایش گذارد. و دوم میراث محدودی که از آن بجای مانده است!

۸ سال پیش از این، طبقه کارگر به همت پیشروان کمونیست و به‌مراه متحدان ستمدیده و انقلابی جشن بین‌المللی کارگران را بعد از سالهای طولانی سلطه استبداد پهلوی در سراسر ایران برگزار نمود. مراسم اول ماه مه ۵۸ بر متن اعتلای قدرتمند جنبش طبقه کارگر برگزار شد. این مراسم نمایانگر گوشه‌ای از توان انقلابی طبقه و نیز انعکاسی از سطح آگاهی در آن مقطع می‌بود. این مراسم میزان نفوذ و پایه تشکلات پرولتری و انقلابی در میان توده‌ها را بنمایش میکشاد. فریادهای "کارگر، کارگر زنده بکار توئیم!" و "کارگر قهرمان، رهبر زحمتکشان، درود خلق ایران بر تو باد!" از تهران گرفته تا کرمانشاه، از تنکابن تا آبادان را به لرزه درآورد، آنهم در فاصله فقط یکماه از قدرتمندی هیئت حاکمه نوین و برگزاری رفرا دوم جمهوری اسلامی. برگزاری مراسم اول ماه مه ۵۸ کامهائی هر چند اولیه و ناقص را در جهت برافراشتن پرچم مستقل پرولتاریا، و همچنین گامی مهم را در پامیدان گذاردن طبقه کارگر بمشابه نیروی سیاسی در جامعه نمایانگی میکرد. آنجا که راهپیمائیهای عظیم کارگری - زحمتکشی به طرح شعارهایی در مورد تشکلات توده‌ای پرداختند، مشخصاً "پیروزباد شوراهای کارگری!" و "زنده‌باد اتحاد شوراهای!"